

## ترجمه زیدی قرآن به زبان طبری

### چکیده

از آثار ارزشمند طبری قدیم ترجمه‌ای است از قرآن که تحت عنوان «تفسیر قرآن از سوره مریم تا آخر قرآن با ترجمه فارسی کهنه و طبری کهن» در کتابخانه مجلس در تهران نگاهداری می‌شود. در این مقاله ابتدا به تشریح نسخه خطی و ترجمه طبری زبان آن می‌پردازیم، سپس بیست سوره آخر را بررسی می‌کنیم و در پایان فهرستی از لغات مندرج در متن بدست می‌دهیم.

کلیدواژه: ترجمه قرآن، ترجمه طبری قرآن، طبری قدیم، زیدیه.

این نسخه خطی به شماره ۱۷۹۸۲ در کتابخانه مجلس محفوظ است و گویا هنوز در مجلدات فهرست نسخه‌های خطی مجلس منتشر نشده است. نیمه اول نسخه مفقود است و از سوره مریم تا آخر قرآن (در ۳۸۸ برگ) با جلد چرمی صحافی شده است. در هر صفحه چند آیه بقلم درشت نقل شده و گرداگرد متن قرآن در بالا و پایین و چپ یا راست تفسیر بزبان عربی کتابت شده است. در میان سطور آیات و در حاشیه‌ها کلمات و عبارات طبری و گاه فارسی افزوده شده است. در پایان کتاب، احیاناً در پشت جلد، مطالب زیر نوشته شده است.

آنچه بنظر حقیر آمد پس از ملاحظه بسیار مختصر در حواشی آیات شریفه تفسیر بیست ملتقط از کشاف و بیضاوی و تفسیر ناصر کبیر از ائمه زیدیه جدامی سید مرتضی و تفسیر ثعلب و تفسیر سدی و رازی — و کسیکه تفسیر بامر او نوشته شد از اعلام زیدیه می‌باشد اسمش ملا حاجی پسر فقیه مازندرانی دیلمی — و آنچه بنظر حقیر می‌رسد تفسیر تألیف علامه بختا به شیخ مجدالدین مازندرانی است که از اعلام زیدیه و در حدود سنه ۷۰۰ فوت شد. و العلم عندالله — و نفاست نسخه از حیث قدم و مشتمل بودن بر لغات

مازندرانی ست و علاوه مشتمل است بر کلمات بعضی از علماء زیدیه در تفسیر آیات شریفه قرآن

شهاب‌الدین الحسینی النجفی مرعشی (۱)

این شناسایی واجد اهمیت است. اول اینکه قدمت نسخه از قرن هفتم بیشتر نیست و ترجمه طبری ظاهراً بعدها افزوده شده است. دیگر آنکه تفسیر از آن فرقه زیدیه است و زیدی مذهب غالب در طبرستان از سده سوم هجری تا چندین قرن بعد بود. هرگاه نسخه‌های دیگر ترجمه و تفسیر طبری از قرآن شناسایی شود خواهیم دانست که طبری نگاری تعلق خاطر زیدیّه بوده یا امامیه نیز که از قرنهای هشتم و نهم تفوق یافت چنین رسمی داشته‌اند.

در نسخه مورد بحث ما ترجمه‌های طبری الحاقی ست و آشکار است که غرض فراهم آوردن گان نسخه این نبوده که زبانی جز عربی در متن کتاب باشد. نهایت اینکه فضای میان سطور قرآن و هم حاشیه‌های هر صفحه آنقدر هست که بتوان در آنها نوشت و ترجمه‌ها نیز در همین قسمتهای سفید افزوده شده: عموماً در زیر سطور اما فراوان نیز در زیر سطور و هر جا فضا کم بوده در حاشیه متن قرآن یا، دورتر، در حاشیه صفحه — و در همه حالات مترجم پاره خطی میان ترجمه و کلمه یا آیه ترجمه شده کشیده است. کمتر آیه‌ای می‌توان یافت که کامل ترجمه شده باشد؛ عموم ترجمه‌ها پاره پاره و عبارت از مفردات یا ترکیبات و بندرت عبارات است و در پایان هر پاره یک دایره توخالی نهاده شده و این دایره بگونه‌ای است که پس از حروف منفصل ممکن است با حرف هاء اشتباه شود. افزوده‌های طبری الزاماً ترجمه متن نیست بلکه در مواردی توضیح و تفسیر آن است و گاه عبارتی طبری در شرح کلمه‌ای از قرآن آورده شده است. برخی از اینگونه عبارات تفسیری نیمی طبری یا فارسی و نیمی عربی ست یا تمام عربی ست؛ گاه نیز توضیح صرفی یا نحوی ست، چون «مجاز»، «فی المستقبل»، «اسم مصدر». ترجمه‌های طبری به متن قرآن محدود نیست؛ در اغلب صفحات لغاتی چند از تفسیر نیز به طبری (یا فارسی) معنی یا ایضاح شده است.

الحاقت طبری به دو دستخط است. اکثریت بزرگ آنها به خط نسخ گرد است. دستخط دوم که تازه‌تر و بسامدش کمتر است نستعلیق ریز است و فارسی‌گرایی در آن

۱. با سپاس از آقای سید محمد عمادی حائری که در قراءت این دستخط راهنمایی کردند.

مشهودتر است. برای مثال، در سوره ۱۰۵، آیه چهارم (۴-۱۰۵)، نویسنده اول **دو جهمی بن «بن دوزخ»** و دومی **دوزخی آتش** «آتش دوزخ» نوشته‌اند. در این مقاله هر جا در حاشیه از «دستخط الحاقی» یاد شده، مراد طبری نگار دوم است.

چرا به طبری نوشته‌اند؟

از آنچه گذشت معلوم می‌شود چنین هدفی در میان نبوده که از قرآن ترجمه‌ای به زبان طبری فراهم آید. انگیزه صرفاً آموزش بوده و طلبه در مجلس درس و بحث مطالبی را بزبان مادری در میان سطور یا در حاشیه صفحات نسخه افزوده است. پرسش این است که به فارسی چرا نوشته؟ تمامی قرائن و شواهد حکم می‌کند که در آزمون فارسی یگانه زبان ادبی در طبرستان بود و طبری صورتی معیار در گفتار و کتابت نداشت تا رقیبی برای فارسی بشمار آید. این فرض را نیز باید مردود شمرد که طلبه طبری نویسنده عمده در نگارش بزبان مادری داشته زیرا اولاً در مواردی بفارسی یا آمیخته بفارسی نوشته، ثانیاً لغات اصیل طبری را بکار نبرده و نه در جستجوی آنها کوششی نموده، ثالثاً تعصب بزبان مادری خصوصاً در میان طلاب در آنروزگار محلی از اعراب نمی‌توانسته داشته باشد. پس باید در جستجوی علت دیگری برای طبری نویسی باشیم. سبب آیا این نبوده که طلبه فارسی نمی‌دانسته یا کم می‌دانسته است؟ این امری ست محتمل زیرا پیش از عصر رسانه‌های گروهی اهالی روستاها به فارسی تسلط نداشتند و لابد کم نبودند طلاب مازندرانی که می‌بایست دو زبان فارسی و عربی را بیاموزند. از سوی دیگر کسی که نسخه‌ای چنین گرانبها را صاحب بوده لابد از طبقه اشراف بوده و اشراف زادگان سواد داشتند یعنی فارسی را در مکتب می‌آموختند. اگر بگوییم طلبه ما اشراف زاده‌ای کودن بوده که فارسی نیاموخته و مکتب‌نخوانده به مدرسه‌اش فرستاده بودند تا توشه آخرت فراهم آورد، باز فرضی مستدل نیست زیرا ترجمه‌های طبری از قرآن به این یکی محدود نیست. تنها پاسخی که برای این پرسش می‌ماند این است که مدرس به زبان طبری درس می‌گفته و هرآنچه را او تلقین می‌کرده شاگرد به کتابت درمی‌آورده است. زبان متن با گویشهای زنده مازندرانی فاصله دارد. به زبان ترجمه‌های دیگر منتشر نشده طبری از قرآن و نیز ترجمه طبری مقامات الحریری نزدیک است. زمان آنرا عجلتاً با هیچ درجه‌ای از یقین نمی‌توان برآورد کرد، گرچه نباید از نیم هزاره کهنه‌تر باشد. چنانکه رسم ترجمه از قرآن بوده است، این ترجمه طبری نیز تحت‌اللفظ و زیاده

مؤن به / ترجمه زبانی قرآن به ...

تابع صرف و نحو زبان مبدأ است و چون ترجمه پاره پاره است سیمای صرف و نحو در آن بخوبی هویدا نیست. اگر حدس ما از طرز ترجمه شدن این متن به صحت نزدیک باشد، یعنی شاگرد سخنان استاد را بیدرنگ بروی کاغذ می آورده، آنگاه توجیه می شود که چرا ترجمه طبری در بسیاری جاها فاقد لغات اصیل زبان است. از سوی دیگر بعضی از کلمات طبری بر ساخته می نماید و بعید است که در زبان عادی بکار می رفته است. رسم الخط متن طبری روی هم رفته ناخوانا نیست و نویسنده در نقطه گذاری کوتاهی نکرده است گو اینکه دشواری در خواندن این گویش متروک اندک نیست. کلمات را چسبیده بهم دیگر نوشته، مد الف و سرکش گاف را نگذاشته، نقطه های سه گانه پ و چ را غالباً به یک نقطه کاسته، شین را گاه با دو نقطه عمودی در زبر و سین را گاه با دو نقطه عمودی در زیر نگاشته، دال را مثل واو نوشته، پیچ قلم در آخر کلمه معلوم نیست نون است یا دال یا هاء منقوط یا حرفی دیگر.

در این مقاله ترجمه طبری بیست سوره آخر قرآن را (برگهای ۳۷۱ تا ۳۸۵ پ؛ رجوع به ضمیمه مقاله شود) مورد بررسی قرار می دهیم. ذیل هر سوره یکایک آیات ترجمه شده را نقل می کنیم: نخست اصل آیه، سپس ترجمه طبری با حروف سیاه و بدنبال آن برگردان دقیق متن طبری در گیومه. از آنجا که ترجمه طبری در بسیاری موارد دقیق نیست و با شرح و تفسیر آمیخته است، برگردان فارسی ما از متن طبری ممکن است با اصل آیه مطابق نباشد. آنجا که متن طبری ناقص است فقط کلمات گزیده از آیه نقل خواهد شد. کلمات ناخوانا با +++ مشخص شده است. در پایان لغتنامه ای از مفردات طبری با ارجاع به شماره سوره و آیه خواهد آمد. دستور تفصیلی زبان متن را به زمانی وامی گذاریم که بخش بزرگتری از این نسخه مطالعه شده باشد.

#### ۹۵. سوره تین

۹۵-۱. بحق تین ○ بحق الزیتون ۲. بحق طور سینا ○ [برگ ۳۷۱ پ]

۹۵-۴. فی أحسن تقویم ← بخجیرترین پچارش ○ «به نیکوترین قوام»

۹۵-۵. ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ← پس اما دکاردنیم بجیرترین درکه دوجه ○ «پس ما بازگرداندیم به زیرترین درکه (درک؟) دورخ» [برگ ۳۷۲ ر]

۹۵-۷. پس این دلیلها ○ قیامة ○

۸-۹۵. بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ ← حاکم‌ترین همه حاکمون ○ «حاکم‌ترین همه [ء] حاکمان»

۹۶. سوره علق

۱-۹۶. اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ← «بخون این قرانا ○ تی خیاء نوم ○ «بخوان این قرآن را [به] نام خدایت»

۲-۹۶. مِنْ عَلَقٍ ← اون خیاء که ○ اتاجه / اتاجه خون ○ «آن خدایی که، از خون تازه / از یک خون»<sup>(۱)</sup>

۳-۹۶. اِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ← بخون این قرانا [...]»<sup>(۲)</sup> ○ کرومی‌ترین همه کرومیون ○ «بخوان این قرآن را [و خدای تو] گرامی‌ترین همه گرامیان»

۴-۹۶. بِالْقَلَمِ ← بخط و قلم نوشتن ○ [برگ ۳۷۲ پ]

۷-۹۶. أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى ← خویشتنا دینکا ○ «خویشتن را بی نیاز (?)»

۸-۹۶. إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى ← و<sup>(۳)</sup> تی خیا جا بقیامه ○ «باز [به] خدایت [خواهی] گشت بقیامت» — الرُّجْعَى ← واجومین ○ «بازگشتن» — الرُّجْعَى ← بخاک و اجا شونه [...]»<sup>(۴)</sup> «بخاک باز می‌رود / می‌گردد»

۹-۹۶. أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى ← حقا که تو خبر داری ○ اونی خبر (?) که ○ واداری ○ «حقا که تو خبر داری، خبر آن که باز می‌دارد» — أَرَأَيْتَ ← و (?) تو دی یا محمد ○ «و تو دیدی یا محمد؟»

۱۰-۹۶. عَبْدًا ← خیاء بندا ○ «بنده خدا را»

۱۱-۹۶. أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَىٰ الْهُدَى ← ما خبر (?) ○ بده (?) ○ +++ اون ○ «؟»

۱۲-۹۶. أَوْ أَمَرَ ← یا فرمایه ○ «یا فرماید»

۱. قراءت اتاجه مرجح است زیرا «از» بارها در این متن آمده است. قراءت اتاجه «از یک» به مازندرانی کنونی نزدیکتر است اما عییش این است که نه «اتا یک» و نه «از» در جای دیگر این متن مشاهده شد. در هر حال، هیچیک از این دو قراءت با «خون بسته» در عموم ترجمه‌های فارسی نمی‌خواند.  
۲. دو کلمه ناخوانای عربی. ۳. دا نیز می‌توان خواند. ۴. کلمه ناخوانای عربی.

۱۳-۹۶. أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى — ابوجهل بدرود داره ○ دکر دسته بوره<sup>(۱)</sup> «ابوجهل بدرود دارد، برگشته برود (?)»

۱۴-۹۶. أَلَمْ يَعْلَمْ<sup>(۲)</sup> بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى — ندونیک ○ [برگ ۳۷۳ر] وینایا «نداند که همانا خدا [می بیند؟]»

۱۵-۹۶. لَنْسَفَعَ بِالنَّاصِيَةِ — اما هاکشیم<sup>(۳)</sup> [...] پیشونی دماسته ○ «ما بکشیم، پیشانی چسبیده»<sup>(۵)</sup>

۱۶-۹۶. كَاذِبَةٌ خَاطِئَةٌ — دروگو مردر<sup>(۶)</sup> وناه کار ○ «دروغ گو مرد را (?) گناهکار»

۱۷-۹۶. فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ — وخونایا ○ اهله<sup>(۷)</sup> ○ «و خواندا اهل (= انجمن خویش) را»

۱۸-۹۶. الزَّبَانِيَّةُ — زبانیایا ○ «زبانیه را»<sup>(۸)</sup>

#### ۹۷. سورة قدر

۱-۹۷. إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ — اما این قرانا هوفرستایم ○ بشوئ لیلئ القدر ○ «ما این قرآن را فرو فرستادیم شب لیلئ القدر»

۲-۹۷. وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ — توجه دانی<sup>(۹)</sup> یا محمد ص ○ فضیلئ لیلئ القدر جیا ○ «توجه دانی یا محمد (ص) فضیلت لیلئ القدر چیست؟»

۳-۹۷. لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ — شهر<sup>(۱۰)</sup> لیلئ القدر ○ وهتر ○ اهزار ماه عبادة ○ «شب (?) لیلئ القدر بهتر از هزار ماه عبادت»

۱. وکر دسته بون هم خوانده می شود. دکر دسته بون «برگشته باشند».

۲. در حاشیئ پایین چپ: ألم يعلم — وه و جواب.

۳. هاکشینم هم خوانده می شود.

۴. عبارت عربی. ۵. «موی پیشانی» در عموم ترجمه های فارسی قرآن.

۶. حرف آخر این کلمه را می توان ر یا ن خواند. اگر ر و منظور از آن حرف اضافه «را» باشد نامتعارف است.

حرف اضافه «را» در جاهای دیگر بصورت های را و با (رک: مدخل در لغتنامه پیوست) آمده است. نیز قس:

آیئ بعد. ۷. ه ظاهرأ حرف اضافه «را» ست. قس: آیئ پیشین.

۸. ترجمئ زبانیئ «دوزخ بانان» را فرو گذاشته و فقط نحو طبری را اعمال نموده است.

۹. دانی فارسی ست. ۱۰. قراءت مشکوک.

۹۷-۴. الْمَلَائِكَةُ ← فرشته‌اون ○ «فرشتگان» — يَأْذُنِ ← بفرمان<sup>(۱)</sup> خيا ○ «بفرمان خدا» [برگ ۳۷۳ پ]

۹۷-۵. حَتَّىٰ مَطَلَعِ الْفَجْرِ ← دا بوقت صبح ورومین ○ «تا بوقت صبح برآمدن»

۹۸. سوره بینه

۹۸-۱. لَمْ يَكُنْ ← نین «نبودند» — أَهْلِ الْكِتَابِ ← یهودیون ○ «یهودیان» — مُنْفَكِّينَ ← واجوا بوااین ○ «باز جدا شوند (گان)»؟<sup>(۲)</sup> — حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ← دا بوشانی<sup>(۳)</sup> اوما ○ حجة خيا ○ «تا به ایشان آمد حجت خدا (= حجت پیدا)»

۹۸-۲. صُحُفًا ← سورتها ○ «سوره‌ها» — مُطَهَّرَةً ← اوی عیب «بی عیب»

۹۸-۳. كُتِبَ ← فتویها ○ «فتواها» (کذا) — قَبِيحَةً ← راست ○ «راست، استوار» [برگ ۳۷۴ ر]

۹۸-۴. إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ ← الّا بوشونی<sup>(۴)</sup> بوما بس<sup>(۵)</sup> ○ الحجة الواضحة و هو الرسول ص ○ «الا به ایشان آمد پس<sup>(۶)</sup> الحجة الواضحة ...»

۹۸-۵. ... مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ ← بخالص کنا بوه (?). ○ خيا بره<sup>(۷)</sup> ○ فرمان<sup>(۸)</sup> بردنا ○ واجمسته اون<sup>(۹)</sup> ○ این نماز کدن و زکوة دان ○ «خالص کننده (?).<sup>(۱۰)</sup> باشند برای خدا فرمان بردن را، [و] بازگشتگان<sup>(۱۱)</sup> این نماز کردن و زکوة دادن [...]»

۹۸-۶. مِنْ ... الْمُشْرِكِينَ ← اکافرون مکه ○ «از کافران مکه» — خالدين ←

۱. فرمان فارسی ست.

۲. گویا وا پیشوند فعل بوااین باشد و در هر حال ترکیب ساختگی می نماید. قس: «فازاستادگان» در ترجمه قرآن موزه پارس.

۳. بجای نی می توان نجا خواند. بوشانی را باید بوشونی خواند، چنانکه در آیه ۴.

۴. نی را بی نیز می توان خواند. ۵. بسی نیز خوانده می شود.

۶. ترجمه صحیح: «الا از پس آنکه آمد به ایشان» ۷. بن هم می توان خواند.

۸. فرمان فارسی ست. ۹. واحسته اونه نیز خوانده می شود.

۱۰. ویژه کنندگان در ترجمه های کهن فارسی. ۱۱. ترجمه بقیه آیه به عربی ست.

همیشک بون ○ «همیشه باشند»<sup>(۱)</sup> — فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ — اونک باین صفة بون بدترین خلقن ○ «آن [ها] که باین صفت باشند بدترین خلق اند»

۷-۹۸. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا — ایمان بیان<sup>(۲)</sup> بیاورده بون ○ «ایمان به ... (?) آورده باشند» — خَيْرَ الْبَرِيَّةِ — وهترین خلقن ○ «بهترین خلق اند»

۸-۹۸. عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ — وشونی خیا جا ○ وهشتهاء همیشکین ○ «نزد خدای ایشان بهشتهای همیشگی»<sup>(۳)</sup> — رَضُوا عَنْهُ — مومنون ○ «مؤمنان» (کذا)

### ۹۹. سورة زلزله

۱-۹۹. إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا — بلارزنکا<sup>(۴)</sup> ○ للساعة ○ ورا لارزنین<sup>(۵)</sup> ○ «چون بلرزانند للساعة<sup>(۶)</sup> آنرا \*لرزانیدن»

۲-۹۹. وَأَخْرَجَتْ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا<sup>(۷)</sup> — بديار اور ○ [برگ ۳۷۴] وی سنکی بارها ○ «پدیدار آور [د] (= آشکار سازد، بیرون ریزد) بارهای سنگین خویش»

۳-۹۹. الْإِنْسَانُ — وا زنده بوه آدمی ○ «آدمی باز زنده شده» — مَا لَهَا — اینا جی بوه «این را چه باشد / می شود؟»

۴-۹۹. يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا — اون روج ○ خبر کنه این زمی ○ «آن روز خبر (= حدیث) کند این زمین [اخبار خویش را]»

۵-۹۹. يَا نَبِّئِ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا — باین علتی بنای خبر کنه که ○ او را بفرماستن<sup>(۸)</sup> کنن ○ «باین علت بنای خبر [کردن] کند (کذا!) که او را فرمودن (?) کنند»

۱. جاودان در عموم ترجمه‌های فارسی از قرآن.
۲. بیان هم خوانده می‌شود.
۳. قس: «بهشتهای باشیدنی»، در برگردانی کهن از قرآن کریم (قرآن آستان قدس از سده پنجم یا ششم)، بکوشش علی رواقی، تهران، فرهنگستان، ۱۳۸۳.
۴. بلاواژ تنکا نیز می‌توان خواند.
۵. لازینن ناظر به هیچ معنایی نیست. شاید تصحیفی باشد از لارزنین [ba-]lārz-ən(n)-i-ən «لرزاندن».
۶. روشن نیست این کلمه به چه چیز دلالت دارد.
۷. اور ماده مضارع و صفت فاعلی مرخم است. شاید تصحیف اووه «آورد» باشد.
۸. بفرماستن هم خوانده می‌شود؛ گویا خواسته‌اند نقطه‌های شین را بتراشند. روشن نیست به حرف اضافه است یا پیشوند.



۹۹-۶. يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوَّاْ أَعْمَالَهُمْ — این دا<sup>(۱)</sup> عرصات قیامة ○ جماعه  
جماعه ○ دا وشونا وانمارین ○ وشونی کرداریها ○ «[آن روز]... (?) جماعت جماعت (= پراکنده) [مردم بازگردند] تا آنان را باز نمایند / نمایند کردارهای ایشان [را]»

۹۹-۷. مِثْقَالَ ذَرَّةٍ — یکی شوخ بوتری اندین ○ «بقدر ... (?)»

۹۹-۸. وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ — ورا \*بونی در کفارة وناهون ○ ورا بونی در نقصون ثواب طاعت او ○ «او را ببینی (یا «آنا ببیند») در کفارة گناهان، او را ببینی در نقصان ثواب طاعت او» (کذا) [برگ ۳۷۵ ر]

### ۱۰۰. سوره عادیات

۱۰۰-۱. وَالْعَادِيَاتِ — بحق اون اسپون که هاوشتون شون ○ «بحق آن اسبان که دوندگان / دوان<sup>(۴)</sup> می روند» — ضَبْحًا — شیهه<sup>(۵)</sup> کنن شکمی (?) خونه کنن ○ شیهه کنان / کنند (?) ... (?)

۱۰۰-۲. فَالْمُورِيَّاتِ قَدْحًا — نال بسنک هوزیه تجن ○ «نعل به سنگ فروزده تازند / تازان (?)»

۱۰۰-۳. فَالْمُعِيرَاتِ صُبْحًا — بجومه اون اسپونک (?) کافری<sup>(۶)</sup> غارة اورن ○ وقت صبح ○ «... (?) آن اسبان که (?) ... (?) غارت آوران [در] وقت صبح»

۱۰۰-۴. فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا — هاهین<sup>(۷)</sup> دمنن ○ کرد ○ «فرا (می) انگیزند (?) گرد»

۱۰۰-۵. جَمْعًا — جماعتی کافرون ○ «جماعتی کافران»

۱. وا؟ ۲. هیچیک از این کلمات بدرستی خوانده نمی شود.

۳. این جمله در آیه بعد تکرار شده است.

۴. هاوشتون روشن نیست چه ساختی دارد. ها پیشوند فعل و وشت ماده ماضی ست (ماده مضارع: وز). اگر ون پسوند جمع باشد (قس: واجسته اون «بازگشتگان»)، ساخت «دویدگان» حاصل می شود.

۵. شیره می خواندیم اگر موضوع روشن نبود.

۶. نقش این کلمه در جمله معلوم نیست.

۷. هیز هم خوانده می شود.

- ۱۰۰-۶. لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ← وی خیارا ○ واپوشا<sup>(۱)</sup> ○ «خدای خود را \*ناسپاس<sup>(۲)</sup> [است]»
- ۱۰۰-۷. وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ ← و این<sup>(۳)</sup> وی کفر<sup>(۳)</sup> ○ کوا ○ «... کفر او<sup>(۴)</sup> گواه»
- ۱۰۰-۸. وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ← این انسان<sup>(۴)</sup> ○ مالا دوست داشتن ○ سخت \*بخیل ○ «این انسان؛ مال را دوست داشتن؛ سخت بخیل»
- ۱۰۰-۹. أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَرَ مِمَّا فِي الْقُبُورِ ← ندونی این آدمی ○ [برگ ۳۷۵ پ] هاهین دمنن ○ اونک بکورها دبو این مرده اونا ○ «ندانند این آدمی فرامی‌انگیزانند<sup>(۶)</sup> آنچه در گورها بود؛ این مرده<sup>(۷)</sup> آنرا<sup>(۸)</sup>»
- ۱۰۰-۱۰. وَحُصِّلَ مِمَّا فِي الصُّدُورِ ← وامیون اورن [...] <sup>(۷)</sup> ○ هرکه بدلها دبون [...] <sup>(۸)</sup> ○ «بمیان آورند (= پدیدار کنند) هرچه در دلها باشند»
- ۱۰۰-۱۱. بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ ← بوشون حال ○ دونا ○ «به حالشان [آن روز] دانا [است]»

#### ۱۰۱. سوره قارعه

- ۱۰۱-۱. الْقَارِعَةُ ← قیامة<sup>(۹)</sup> ○
- ۱۰۱-۲. مَا الْقَارِعَةُ ← چه کار اون قیامة ○ «چیست آن قیامت؟»
- ۱۰۱-۳. وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ ← تو چه دانی<sup>(۱۰)</sup> یا محمد ص ○ جیا قیامة ○ «تو چه دانی یا محمد (ص) چیست قیامت؟»
- ۱۰۱-۴. يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْتُوثِ ← اون روج که ○ بون ○ چون +++<sup>(۱۱)</sup> سا ○ دپات ○ «آن روز که [مردم] باشند چون \*پروانه پراکنده»

۱. داپوتا هم می‌توان خواند.
۲. چنین است معنی درست؛ ولی روشن نیست با واپوشا که ظاهراً از مصدر «پوشیدن» است چه رابطه‌ای دارد.
۳. واین؟
۴. با دستخط الحاقی افزوده شده: «این بنده \*عاصی».
۵. جمله دو بار نوشته شده.
۶. قس: ۱۰۰-۴. در اینجا منظور زیر و زبر کردن و شوراندن گورهاست.
۷. کلمات عربی.
۸. کلمات عربی.
۹. طبری این کلمه قیومه است.
۱۰. دانی فارسی ست.
۱۱. کلمه ناخوانا: قلاکش؟ چلاکش؟

۵-۱۰۱. كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ ← چون بزی بشماسا ○ «چون پشم زده»

۶-۱۰۱. ثَقَلْتُ ← سنگی بون [...] <sup>(۱)</sup> ○ «سنگین شود/ باشد» — مَوَازِينُهُ ← وی نیک ترازویها ○ «ترازوهای نیک او»

۷-۱۰۱. فَهُوَ فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ ← بزبوش دبون <sup>(۲)</sup> ○ خوش ○ «به زندگانی باشند خوش»

۸-۱۰۱. وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ← هر <sup>(۳)</sup> کسی که رنکس (?) بو [...] <sup>(۴)</sup> وی وناه ترازویها ○ «هر کس که \*سبک باشد (?) ترازوهای گناه او»

۹-۱۰۱. فَأَمُّهُ هَاوِيَةٌ ← وی واجومین کا/گاه [...] <sup>(۵)</sup> «گاه بازگشتن او»

۱۰-۱۰۱. مَا هِيَ ← چیه اون هاویه ○ «چیست [ی] آن هاویه»

۱۰۲. سورة تکاثر

۱-۱۰۲. أَهْلَاكُمْ التَّكَاثُرُ ← شما را وا غافل کرده یا بنی آدم ○ پیر جماعتی فخر آوردن ○ «شما را باز (?) غافل کرد یا بنی آدم، به پُرجماعتی فخر آوردن»

۲-۱۰۲. حَتَّى زُرْتُمْ ← دا شما واشین زمون ○ «تا شما رفتید (?) زمان (?)»

۳-۱۰۲. كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ← حقا که شما بدونستنا این بکور در ○ «حقا که دانستن شما را (?) این به گور در» <sup>(۶)</sup>

۵-۱۰۲. كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ← +++ دونستین ○ دونستناسا <sup>(۷)</sup> «\*حَقًّا دانستید مانند دانستن (کذا!)»

۶-۱۰۲. لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ← شما دوجها بوینین ○ «شما دورخ را ببینید»

۱. این کلمات افزوده شده: من جهة خیراته / حیوانه (?)

۲. در این کلمه حرف دال خوانا نیست.

۳. این کلمات افزوده شده: من جهة خیراته (?)

۴. ظاهراً بخش آخر ترجمه این آیه مربوط به آیه پیشین است.

۷. این کلمه ترجمه «علم الیقین» است.

۳. اصل: هو.

۵. باقی کلمات عربی ست.

- ۷-۱۰۲. ثُمَّ لَتَرَوْهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ← پس شما بویین کرده (؟) زیادةٌ فی التهديد ○  
 بچشم دیاری ○ «پس شما ببینید... (؟) به چشم آشکارا»
- ۸-۱۰۲. ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ← پس شما را واپرسن ○ ای نعمتها ○ «پس شما  
 را بپرسند [آن روز] از نعمتها» [برگ ۳۷۶ پ]

### ۱۰۳. سوره عصر

- ۱-۱۰۳. وَالْعَصْرِ ← بحق نماز دیر ○ «بحق نماز دیگر (= نماز عصر)»
- ۲-۱۰۳. لَفِي حُسرٍ ← بزبون کاری ○ «به زیانکاری»
- ۳-۱۰۳. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ ← آلا  
 انونک مومن بون ○ یکدیا فرماین ○ یکدیا وصیت کنن ○ بصبر کردن ○ «الا آنانکه  
 مؤمن باشند (؟) [و کردند نیکیها و] یکدیگر را فرمایند و یکدیگر را وصیت کنند [به حق  
 و] به صبر کردن» [برگ ۳۷۷ ر]

### ۱۰۴. سوره همزه

- ۱-۱۰۴. وَيَلُّ لِكُلِّ هَمْزَةٍ لَمْزَةً ← وی باش ○ هران<sup>(۱)</sup> کسا<sup>(۲)</sup> که عیب کنه دیمادیم<sup>(۳)</sup> ○  
 «وای بر هر آن کس که عیب کند [از پس و] رویاروی»
- ۲-۱۰۴. الَّذِي ← اون کسا که مسلمون غیبه کنه / کنی (؟) بیجا (؟) ○ «وای بر آن  
 کس که مسلمانان [را] غیبت کند بیجا» — وَعَدَدَهُ ← ورا واشمارده بون ○ «آنرا  
 شماریده باشند (؟)»
- ۳-۱۰۴. يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ← کمون بری ○ ورا بهمیشک کنیا ○ «گمان می برد [که  
 مالش] او را جاویدان می کند»
- ۴-۱۰۴. لِيُبَيِّنَنَّ فِي الْحُطَمَةِ ← ورا درکتن<sup>(۴)</sup> ○ در دوجه ○ «او را درافگنند در دوزخ»

۱. فارسی ست.  
 ۲. حرف اضافهٔ «را» به وی باش برمی گردد. قس: ۱۰۷-۴.  
 ۳. دیمادیم کتابت شده.  
 ۴. اصل: کتن. قس: ۱۰۵-۴.

۵-۱۰۴. وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطْمَةُ — توجه دانی<sup>(۱)</sup> یا محمد ص ○ در دوجه ○ «توجه دانی یا محمد (ص)؟ در دورخ»

۶-۱۰۴. نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ — آتش خیابون ○ دواشنی ○ «آتش خدا باشد افروخته»

۷-۱۰۴. تَطَّلِعُ — ها سراسر / سراسر (؟) «فرا\* آید»

۸-۱۰۴. إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّاةٌ — این آتش ○ \*هابندن ور این عاصیون ○ «این آتش در بندند بر این عاصیان»

۹-۱۰۴. فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ — بر ستونیهها ○ دراز ○ «در ستونها [ی] دراز (= بلند)» [برگ ۳۷۷ پ]

### ۱۰۵. سوره فیل

۱-۱۰۵. أَلَمْ تَرَى كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ — تو ندونی ○ چه کرد ○ تی خیا ○ بخیاوند فیل ○ «تو ندانی<sup>(۲)</sup> چه کرد خدایت با خداوند [ان] فیل؟»

۲-۱۰۵. كَيْدَهُمْ فِي تَضَلُّيْلٍ — وشونی حیلتا ○ باوی ○ «حیلتشان را... (؟)»

۳-۱۰۵. أَرْسَلَ — بفرستا ○ «بفرستاد» — أَبَايِلَ — جماعتها ○ «جماعتها»

۴-۱۰۵. تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ — وشونا اکتن ○ سنکها ○ [برگ ۳۷۸ ر] ادوجهی بن ○ «ایشانرا می انداختند سنگها از بن دوزخ»<sup>(۳)</sup> — سِجِّيلٍ — دوزخی آتش بیسته کلی ○ «گل\* پخته [در] آتش دوزخ»

۵-۱۰۵. فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ — او شونا<sup>(۴)</sup> بکد ○ جو رواء<sup>(۵)</sup> واشاسا ○ بخورده ○ «وایشانرا کرد چون علف... (؟) خورده شده» [برگ ۳۷۸ پ (فقط تفسیر)، برگ ۳۷۹ ر]

۱. فارسی ست. ۲. «ندیدی» درست است.

۳. گویا چون دو کلمه آخر معنی را نمی رساند، عبارت بعدی با دستخط الحاقی افزوده شده.

۴. او شونا هم می تواند خواند. ۵. جو رواء سرهم نوشته شده.

۱۰۶. سوره قریش

۱-۱۰۶. لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ د ← هُوَ هَاكِدْنِيَا خِيَايِ ○ قَرِيشَا ○ «از برای همبستگی خدایی (؟) قریش را» — لِإِيلَافِ<sup>(۱)</sup> ← وَاكْرَدَاوَرْدَنِي بَرَه ○ «برای واگرد آوردن»

۲-۱۰۶. إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ ← وَشَوْنِبَا هُوَهَاكِدْنِي بَرَه ○ سَفْرَا ○ [برگ ۳۷۹] زَمَسْتُون ○ تَابَسْتُون ○ «از برای همبستگی ایشان در سفر<sup>(۳)</sup> (= کوچ) زمستان [و] تابستان»

۳-۱۰۶. فَلْيَعْبُدُوا ← پِرَسْتِين كُو ○ «گو بپرستید»<sup>(۴)</sup> — رَبِّ ← وَسَاكُونَا<sup>(۵)</sup> «خداوند را»

۴-۱۰۶. الَّذِي ← اَوْن خِيَا رَا پِرَسْتِين كَه ○ «آن خدا را پرستید که» — مِنْ جُوع ← اَوْشَنَائِي +++ تَنَكِّي وَفَرَاهِي ○ «از گرسنگی ... تنگی و فراخی» — وَأَمَّنْهُمْ مِنْ خَوْفٍ ← وَشُونِي بَا بَايْمِن كَدَه ○ دَزْوَايَسْتِن (؟) ○ «ایشان را ایمن کرد \*از ترس»

۱۰۷. سوره ماعون

۱-۱۰۷. أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ ← تُو دِي يَا مُحَمَّد ص [○] اَوْنَاكَه ○ بَدْرُو دَارَه ○ رُوج قِيَامَه ○ «تو دیدی یا محمد (ص) او را که بدروغ دارد روز قیامت [را]»

۲-۱۰۷. فَذَلِكَ ← آن مَرْد ○ [برگ ۳۸۰] — يَدْعُ ← دَسْت بَكُول هَازَنِي ○ «دست به کول فرا زند»<sup>(۷)</sup>

۱. این کلمه در ترجمه‌های فارسی قرآن معانی گوناگون یافته، چون: انس و الفت، گردهمایی، همبستگی. ظاهراً مترجم متن طبری مصدر هُوَهَاكِدْن را (با دو پیشوند) بر ساخته است و برای این جعل حرکت‌گذاری نیز کرده تا درست خوانده شود. پیداست که این ترجمه تحت‌اللفظ را طلبه دیگر نپسندیده و واگرداوردن را در فراز متن افزوده است. ۲. دستخط الحاقی.

۳. مترجم طبری «سفر را» ترجمه کرده، به تأسی از حالت مفعولی «رِحْلَةَ».

۴. باید «پرستند» می‌آمد. پِرَسْتِين را به دو گونه می‌توان خواند: bæ-parast-in «پرستید!» و bæ-parasti-n «پرستیدند».

۵. و نساکوتا نیز خوانده می‌شود.

۶. فارسی ست و با دستخط الحاقی افزوده شده.

۷. «دست به کول فرا زدن» در طبری کنایه از «از خود راندن» بوده، مثل «دست ردّ به سینۀ کسی زدن».

←

۱۰۷-۳. وَلَا يَخُصُّ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ ← حریص نکنی ○ وا طعام<sup>(۱)</sup> دان ○ مسکینونا ○ «حریص نمی‌کند / نکند (= بر نمی‌انگیزد، ترغیب نمی‌کند) بر طعام دادن مسکینان»<sup>(۲)</sup>

۱۰۷-۴. فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ ← وی باش ○ نماج کنونا<sup>(۳)</sup> ○ «[پس] وای بر نمازکنان (= نمازکنندگان، نمازگزاران)!»

۱۰۷-۵. الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ← انونا<sup>(۴)</sup> که ○ اوشونی نماج کنی ○ غافل بون [...]<sup>(۵)</sup> ○ «آنان که از نماز کنی شان (= نماز کردن شان) غافل باشند»

۱۰۷-۶. يِرْءُونَ ← مرای کنن ○ «ریا (می) کنند»

۱۰۷-۷. وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ← وادارن زکوتا ○ «بازدارند زکوة را» [برگ ۳۸۰ پ]

#### ۱۰۸. سوره کوثر

۱۰۸-۱. إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ← اما ترا هادائیم یا محمد ص<sup>(۶)</sup> ○ وهستی خونی چشمه ○ «ما ترا فرادادیم یا محمد (ص) چشمه خان<sup>(۷)</sup> بهشت»

۱۰۸-۲. فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ ← نماج بکن ○ تی خیاء \*شکر \*وجار<sup>(۸)</sup> دنی \*بره ○ دیم<sup>(۹)</sup> ها قبله کن ○ قربان<sup>(۱۰)</sup> بکن ○ «نماز کن، شکر خدایت گزار، برای دنیا (?). روی فرا قبله کن، قربان بکن»<sup>(۱۱)</sup>

→

همین اصطلاح در حاشیه برگ ۳۷۹ پ تکرار شده: او را دست بکول هازی «او را دست به کول فرا زد»، برای «دفعه» در تفسیر. ۱. و اطعام نوشته شده.

۲. مسکینونا «مسکینان» یا خطاست یا عبارت پردازی ناشیانه است.

۳. حرف اضافه «را» به مفعول جمله افزوده شده (قس ۱-۱۰۴). قابل قیاس است با «وای سختی و عذاب نمازکنان را» (ترجمه قرآن موزه پارس) و «پس وای مر نمازکنندگان را» (قرآن آستان قدس، مذکور در فوق). ۴. زیر الف اول دو نقطه است.

۵. چند کلمه عربی در توضیح «ساهون» ۶. دستخط الحاقی.

۷. خون «خان» بمعنی «چشمه» است و معلوم نیست که چرا این دو کلمه مترادف را بیکدیگر اضافه کرده است. ۸. شکر و جار هم می‌تواند خواند. ۹. نقطه ندارد.

۱۰. فارسی ست. ۱۱. معنی آیه چنین است: پس نماز بگزار برای خدایت و قربانی کن.

۱۰۸-۳. شَانِتْكَ ← که تَرَابِنِ (۱) «\* دشمن تو» — هُوَ الْأَبْتَرُ ← نوم (۲) بوسته اونه (؟) ○+++ «نام گسسته (۳) ...» [برگ ۳۸۱ ر]

### ۱۰۹. سورة کافرون

۱۰۹-۱. قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ← بگو یا رسول الله ص امکه کافرون ○ «بگو یا رسول الله (ص)، ای کافرانِ مکّه!»

۱۰۹-۲. لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ← من نپرستینام ○ اونا که شما پرستین ○ «من (می) پرستم او را که شما می پرستید»

۱۰۹-۳. وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ← نه شما ○ پرستاونن ○ اونا که من پرستم ○ «[و] نه شما پرستنده اید / پرستندگانید او را که من می پرستم»

۱۰۹-۴. وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ ← من نپرستی اوم (۴) ○ اونا که شما پرستین ○ «[و] من نپرستنده ام (= پرستنده نیستم) او را که شما می پرستید»

۱۰۹-۵. وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ← نه شما پرستاونن +++ ○ اونا که من پرستم ○ «[و] نه شما پرستنده اید / پرستندگانید ... او را که من می پرستم»

۱۰۹-۶. لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ← شماء باش ○ [برگ ۳۷۱ پ] شما (۵) دین ○ می باش ○ «شما را دین شما، مرا [دین من]»

### ۱۱۰. سورة نصر

۱۱۰-۱. إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ← ایکا (؟) نصره خیا ○ «آنگاه که نصرت خدا [آید ...]»

۱. ترابزا نیز خوانده می شود و در هر دو صورت مجهول است. ۲. نوم هم می توان خواند.
۳. در ترجمه «ابتر» آورده است. مراد از «گسسته نام» گویا بی تبار و بلاعقب باشد که در ترجمه آیه آورده اند و اگر نوم را توم «تخم» بخوانیم، باز به همین مدلول می رسیم.
۴. نپرستام شاید باشد. پس از این کلمه «قبل ذلك الوقت» افزوده شده.
۵. قاعده باید شماء باشد.



۱۱۰-۲. وَرَأَيْتَ — تو دی یا محمد ص ○ «تو دیدی یا محمد (ص)» — يَدْخُلُونَ  
— دراین ○ «در(می) آیند»

۱۱۰-۳. فَسَبِّحْ — تسبیح بکن ○ «تسبیح بکن!» — [برگ ۳۸۲] وَاسْتَغْفِرْهُ — ورا  
امرزش بخواز ○ «او را (=از او) آمرزش بخواه!» [برگ ۳۸۲ پ]

### ۱۱۱. سوره مَسَد [برگ ۳۸۲ پ]

۱۱۱-۱. تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ — مبایا ○ بوسیا<sup>(۱)</sup> ○ دو دست ○ بولهب ○ او مبایا<sup>(۲)</sup>  
○ «مباد (= نیست باد) [و] گسسته (باد؟) دو دست بولهب و او نیست باد<sup>(۳)</sup>»

۱۱۱-۲. مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ — خیائیده<sup>(۴)</sup> کرد ○ ورا ○ وی مالا ○ اونک ○  
وارندوت ازن و فرزند ○ «... او را (=از او) مالش را [و] آنچه اندوخت از زن و فرزند»

۱۱۱-۳. سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ — پس<sup>(۵)</sup> دشونی ○ خیاوند بل<sup>(۶)</sup> ○ «پس (؟)  
[بزودی] در(می) شود<sup>(۷)</sup> [به آتشی] صاحب زبانه»

۱۱۱-۴. وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ — ام جمیل ○ دکیرا ○ تلو ○ «[و زنش] ام جمیل  
برگیرد (یا «برگیرنده»؟) هیزم»

۱۱۱-۵. فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ — لعن و +++ ○ رسن ○ دوجهی سلسله ○ «... (؟)  
[در گردنش] رسن [از لیف و] سلسله دوزخ» [برگ ۳۸۳ ر]

### ۱۱۲. سوره الاخلاص

۱۱۲-۱. قُلْ — بگو یا محمد ص این کافرونا ○ «بگو یا محمد (ص) این کافران را»  
— أَحَدٌ — یکینه ○ «یکی ست» [برگ ۳۸۳ پ]

۱. در توضیح «تَبَّتْ» با دستخط الحاقی.

۲. بجای «نیست شد».

۳. خیافین نیز خوانده می شود. اگر دو کلمه باشد، کلمه اول خیا «خدا» ست. بهرحال معنی آن باید چیزی در  
زمره عبث و بیهوده و ناکار باشد.

۴. یر؟ این کلمه بایستی معنی «بزودی» بدهد.

۵. بجای «درآید».

۶. ترکیب اضافی فارسی.

- ۱۱۲-۲. اللَّهُ الصَّمَدُ — پادشاه که همه خلائق وا درگاه او این (?) ○ «پادشاه که همه خلائق با (?) درگاه اویند»
- ۱۱۲-۳. لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ — کس را نزائسته ○ او را کس نزائسته ○ «کسی [را نزاده و او را کسی نزاده»
- ۱۱۲-۴. وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ — او را کس نیه ○ «[و] او را [هیچ] کس [همتا] نیست» [برگ ۳۸۴ر]

### ۱۱۳. سورة الفلق

- ۱۱۳-۱. قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ — بگو یا محمد ص ○ من خویشتن داپانم<sup>(۱)</sup> بوساکون ○ صبحی ○ «بگو یا محمد (ص) من خویشتن پناه می برم بخداوند صبح»
- ۱۱۳-۲. مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ — إِيَّاكَ وَيَتَر<sup>(۲)</sup> ○ بیافریه اجن و انس ○ «از بدتر (?) (= شَرِّ) آفریده (?) از جن و انس»
- ۱۱۳-۳. وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ — شب<sup>(۳)</sup> تاریک ○ [برگ ۳۸۴پ] بتاریک بوکا ○ «[و از شَرِّ] شب تاریک، بتاریک شده گاه (= آنگاه که تاریک شود)»
- ۱۱۳-۴. وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ — اوی داپانم ○ قودکااونن<sup>(۴)</sup> ○ بندها ○ «از وی (?) پناه می برم؛<sup>(۵)</sup> ... (?) [از شر آنان که می دمند در] بندها (= گِرِهها)»
- ۱۱۳-۵. وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ — حسد بری ○ حسد بری<sup>(۶)</sup> کا ○ «[و از شَرِّ] حسد بری آنگاه که حسد برد» [برگ ۳۸۵ر]

۱. واپانم نیز خوانده می شود. قس: آیه چهارم از همین سوره و آیه اول از سوره بعد.  
 ۲. اُوْتِر هم خوانده می شود. دستخط الحاقی.  
 ۳. فارسی ست.  
 ۴. قراءت مشکوک. دور نیست دو یا سه کلمه باشد. گویا کا در همان معنی باشد که در آیات قبلی و بعدی بکار رفته. شاید یک کلمه در حالت جمع و بمعنی «جادوگران» یا «دمندگان» باشد.  
 ۵. جمله زائد است.  
 ۶. نقطه ندارد.

۱۱۴. سورة الناس

۱-۱۱۴. قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ← من خويشتن داپانم<sup>(۱)</sup> ○ ادميون ○ «[بگو] من خويشتن پناه می برم [به رَبِّ] آدمیان»

۲-۱۱۴. مَلِكٍ ← پادشاه ○ «پادشاه»

۳-۱۱۴. إِلَهٍ ← خیا ○ «خدا»

۴-۱۱۴. مِنْ ← اوی ○ «از وی» (?) — أَلَوْسُوَاسِ ← شیطان «شیطان» — أَلْخَنَّاسِ ← پس وا پس<sup>(۲)</sup> چینا اون وقتیک خیا ذکر کنن ○ «پس واپس (?) (می) چیند / نشیند<sup>(۳)</sup> آن وقتیکه خدا [را] ذکر کنند» — الَّذِي ← اون شیطانیک ○ «آن شیطانی که»

۵-۱۱۴. يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ← وسوسه کنن ○ [برگ ۳۸۵ پ] بدلها ○ «وسوسه کنان (یا «وسوسه می کنند») به دلها [ی مردم]»

۶-۱۱۴. مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ ← اجنیون ○ ادميون ○ «از جنیان [و] از آدمیان»

نعت نامه

ء (کسره اضافه) ← ی

ء (یاء وحدت) ← ی

ا (۲-۹۶؛ ۳-۹۷؛ ۶-۹۸؛ ۶-۹۹؛ ۴-۱۰۵؛ ۴-۱۰۶؛ ۵-۱۰۷؛ ۲-۱۱۱؛ ۲-۱۱۳؛ ۴-۱۱۴؛ ۴-۱۱۴)

۱۱۴-۴؛ ۶، ۶، ۶ از. قس: ای

ا (۲-۱۱۳) از

ا (۵-۱۰۵؛ ۵-۱۱۱) (حرف ربط) و، ا

ا (۱-۱۰۹) (حرف ندا) ای!

ا (وا، پس از مصوت) (حرف اضافه مؤخر) را: قرانا (۱-۹۶؛ ۱-۹۷) قرآن را، خويشتنا

(۷-۹۶) خويشتن را، بندا (۱۰-۹۶) بنده را، زبانيا (۱۸-۹۶) زبانيه را، بردنا

۱. واپاتم هم خوانده می شود. تصحیح شد بقیاس سورة پیشین. ۲. یروایونیز خوانده می شود.

۳. پیدا و پنهان می شود (?)

(۵-۹۸) بردن را، ورا (← وی) آترا، اورا، اینا (← این) این را، خیارا (۶-۱۰۰)؛  
 (۴-۱۰۶) خدا را، مالا (۸-۱۰۰؛ ۲-۱۱۱) مال را، شما را (← شما) شما را، دوجها  
 (۶-۱۰۲) دوزخ را، یکدیا (← مدخل) یکدیگر را، حیلتا (۲-۱۰۵) حیلت را،  
 کسا (۲، ۱-۱۰۴) کس را، قریشا (۱-۱۰۶) قریش را، سفرا (۲-۱۰۶) سفر را، نماز  
 کنونا (۴-۱۰۷) نمازکنندگان را، مسکینونا (۳-۱۰۷) مسکینان را، زکوتا  
 (۷-۱۰۷) زکوة را، کافرونا (۱-۱۱۲) کافران را. — نیز اهله (۷-۹۶) اهل را؛  
 مردر (۱۶-۹۶) مرد را (?)

۱ ← وی باش ...

اتا (?) at(t)ā (۲-۹۶) یک، یکی (?)

اسا ← سا

اسپ (۱-۱۰۰) اسب

اما (۵-۹۵؛ ۱۵-۹۶؛ ۱-۹۷؛ ۱-۱۰۸) (ضمیر اول شخص جمع) ما

امرزش (۳-۱۱۰) آمرزش

اندین (۷-۹۹) (حرف اضافه مؤخر) بقدر (?)

انون (۳-۱۰۳) (ضمیر شخصی) آنان — انونا (۵-۱۰۷) آنان (کذا!)

او (۸-۹۹؛ ۱-۱۱۱؛ ۲-۱۱۲) (ضمیر شخصی) او — او را (۵-۹۹؛ ۳-۱۱۲؛ ۴) او را

اون (۲-۹۶؛ ۹؛ ۴-۹۹؛ ۱-۱۰۰؛ ۳؛ ۱-۱۰۱؛ ۴؛ ۱۰؛ ۲-۱۰۴؛ ۴؛ ۴-۱۱۴) (ضمیر اشاره

و شخصی) آن، او — اونا (۱-۱۰۰؛ ۹-۱۰۷؛ ۱-۱۰۹؛ ۲ تا ۵) آترا، او را

اونک (۶-۹۸) آنکه؛ (۹-۱۰۰؛ ۲-۱۱۱) آنچه

اوی (avi-) (پیشوند) بی: اوی عیب (۲-۹۸) بی عیب

ای (۸-۱۰۲) از. قس: ا

ایکا (?) (۱-۱۱۰) آنگاه، چون (?) — کا

این (جاهای مختلف) این — اینا (۳-۹۹) اینرا

با (حرف اضافه مؤخر) از برای، به سبب: هوهاکدنیبا (۱-۱۰۶)، وشونبا (۲-۱۰۶)،

وشونبا (۴-۱۰۶)

بدترین (۶-۹۸) بدترین

بدیار ← دیار

بره (۵-۹۸؛ ۱-۱۰۶؛ ۲؛ ۲-۱۰۸) (حرف اضافه مؤخر) برای: خیاء بره (۵-۹۸)،

واگرداوردنی بره (۱-۱۰۶)، هوهاکدنی بره (۲-۱۰۶)

بل (۳-۱۱۱) زبانه آتش، شعله

بن (۴-۱۰۵) (حرف اضافه مؤخر) ته، بُن

بیان (۷-۹۸)؟

**بچارش** (۴-۹۵) ساخت، آرایش، تدارک، قوام. این کلمه پُربسامد اسم مصدر است و صورت‌های دیگر لفظی و صرفی از آن در سراسر نسخه نقل شده است؛ مثلاً: **بچارش** → **عدتَهَم** (حاشیه برگ ۳۰۳)، → **عدتِی** (حاشیه برگ ۳۸۴)، → **عدّه** معناه و **عدّه** (حاشیه برگ ۳۷۷)؛ **بجاردن** → **الجهین**؟ (حاشیه برگ ۳۸۲)؛ **هایچارن** (حاشیه برگ ۳۷۸). در ترجمه طبری مقامات الحریری نیز صورت‌هایی از آن آمده است: **بس جی تی بچارش** (→ **فَمَا إِعْدَادُكَ**)<sup>(۱)</sup> «پس چیست بچارش (؟) تو»<sup>(۲)</sup>؛ **هایچار دین** (برگ ۳۵، سطر ۱). در گویش‌های زنده مازندرانی این کلمه را نیافتیم اما در ترانه‌هایی که آلکساندر خوجکو در دهه ۱۸۳۰ گرد آورد، **دپ چارسته** بکار رفته (ترانه ۱۳) که آنرا بصورت **de-pečārest-ə** («تدارک می‌بیند») بازسازی کردیم (رک: «کهنترین آثار طبری نو» در همین مجموعه). از مثال‌های بالا ماده مضارع **pečār-** بدست می‌آید. ماده ماضی دو گونه است: یکی ماده قدیم **pečārd-** (از صفت ایرانی باستان مختوم به **-ta\***) و دیگر ماده جعلی **pečārest-**، با ماده ساز **-est-**. دو پیشوند فعلی **hā-** و **de-** با این فعل بکار رفته است.

**تابستون** (۲-۱۰۶) تابستان

**تاجه** (؟) (۲-۹۶) تازه (؟)

**تلو** (۴-۱۱۱) هیزم

**تو** (۲-۹۷؛ ۱-۱۰۵؛ ۱-۱۰۷؛ ۲-۱۱۰) تو — **ترا** (۱-۱۰۸) ترا

**تی** (۱-۹۶؛ ۸؛ ۱-۱۰۵؛ ۲-۱۰۸) (ضمیر شخصی، حالت غیر فاعلی) مال تو

**جا** (حرف اضافه مؤخر) نزد، بسوی: **وشونی خیا جا** (۸-۹۸) نزد خدایشان، **بخاک و اجا**

**شونه** (۸-۹۶) به خاک باز می‌گردد (؟)، **واتی خیا جا** (۸-۹۶) باز بسوی خدایت

(؟). **قس: جه**

۱. ترجمه طبری مقامات الحریری، نسخه شماره ۲۴۸۷، کتابخانه ملک، تهران.

۲. فضل‌الله پاکزاد، «ترجمه طبری مقامات حریری» مجله زبان‌شناسی ۲۰/۲، ۱۳۸۴، ص ۱۲۵-۱۵۲، خاصه ص ۱۴۰، ۱۵۰. پاکزاد این کلمه را معنی نکرده است.

- جو ← چون  
 جوا (۱-۹۸) جدا  
 جه (۲-۹۶) (حرف اضافه) از (?). قس: جا  
 جیر (۵-۹۵) زیر  
 جه (če) (۱-۱۰۱؛ ۳-۱۰۴؛ ۵-۱۰۵؛ ۱-۱۰۵)  
 جی (či) (۳-۹۹) چه — جیا (۱-۹۷؛ ۳-۱۰۱) چه باشد، چیست — چیه چیست  
 (۱۰-۱۰۱)  
 چون ... سا/آسا (۱-۱۰۱؛ ۴-۵) مانند. چون بشماسا «همچون پشم»، جو رواء واشاسا چون  
 علف ... نیز (?). سا ← سا  
 چیه ← جی  
 خجیر (۴-۹۵) نیکو، زیبا  
 خون (۱-۱۰۸) خان، خانیک، چشمه  
 خویشتن (۱-۱۱۳؛ ۱-۱۱۴) خویشتن  
 خیا (۱-۹۶؛ ۲، ۸؛ ۴-۹۷؛ ۱-۹۸؛ ۵؛ ۶-۱۰۰؛ ۶-۱۰۴؛ ۱-۱۰۵؛ ۱-۱۰۶؛ ۴؛ ۲-۱۰۸؛  
 ۱-۱۱۰؛ ۳-۱۱۴؛ ۴) خدا  
 خیانیده (۲-۱۱۱)؟  
 خیاوند (۱-۱۰۵؛ ۳-۱۱۱) خداوند، صاحب  
 دا (۵-۹۷؛ ۱-۹۸؛ ۶-۹۹؛ ۲-۱۰۲) تا  
 درو (۱۳-۹۶؛ ۱-۱۰۷) دروغ  
 دروگو (daruğu) (۱۶-۹۶) دروغگو  
 دنی (۲-۱۰۸)؟ دنیا  
 دو (۱-۱۱۱) دو (عدد)  
 دوجه (dujah) (۵-۹۵؛ ۶-۱۰۲؛ ۴-۱۰۴؛ ۵؛ ۴-۱۰۵؛ ۴-۱۱۱) دوزخ  
 دونا (۱۱-۱۰۰) دانا  
 دیار، دیاری (۲-۹۹؛ ۷-۱۰۲) پیدا، آشکار  
 دیر (diar) (۱-۱۰۳) دیگر  
 دیم (۲-۱۰۸) رو، صورت  
 دیمادیم (۱-۱۰۴) رودر رو

دینکا (۷-۹۶) بی نیاز (?)

را ← ا

راست (۳-۹۸) راست، استوار

رسن (۵-۱۱۱) رسن

روح (۴-۹۹؛ ۴-۱۰۱؛ ۴-۱۰۷) روز

زمستون (۲-۱۰۶) زمستان

زمی (۴-۹۹) زمین

زیوش (۷-۱۰۱) زندگانی

زیون (۲-۱۰۳) زیان

سا، آسا (۴-۱۰۱؛ ۵-۱۰۲) (پسوند) بسان، مانند. نیز ← چون ... سا

سنکی (= \*سنگی) (۲-۹۹؛ ۶-۱۰۱) سنگین.

شما (۱-۱۰۲) تا ۳، ۶ تا ۸؛ ۲-۱۰۹ تا ۶ شما

شما (۶-۱۰۹) مال شما

شو (۱-۹۷) شب

فراهی (۴-۱۰۶) فراخی

قودکا اونن (۴-۱۱۳)؟

کول (۲-۱۰۷) کول، کتف

کا (\*گا؟) (۱-۹۹؛ ۱-۱۱۳، ۲؟، ۳) (پسوند) آنگاه، چون. نیز ← ایکا

کا(ه) (= \*گاه) (۹-۱۰۱) (پسوند) گاه، زمان.

کرومی (= \*گرومی) (۳-۹۶) گرامی

کمون (= \*گمون) (۳-۱۰۴) گمان

کوا (= \*گوا) (۷-۱۰۰) گواه

که (جاهای مختلف) که، چه. قس: آنک

مسلمون (۲-۱۰۴) مسلمان

من (۱۰۹، ۵-۱، ۱-۱۱۳؛ ۱-۱۱۴) (ضمیر شخصی) من

می (۶-۱۰۹) (ضمیر شخصی اول شخص مفرد در حالت غیر فاعلی)

میون (۱۰۰-۱۰۰) میان

نال (۲-۱۰۰) نعل

نقصون (۸-۹۹) نقصان

نماج (۵-۹۸؛ ۱-۱۰۳؛ ۴-۱۰۷؛ ۵-۱۰۸؛ ۲-۱۰۸) نماز

نوم (۱-۹۶؛ ۳-۱۰۸) نام

وا (۳-۱۰۷؛ ۳-۱۱۲؛ ۴-۱۱۲) (حرف اضافه پیشابند) با، بر

وا (۳-۹۹؛ ۳-۱۰۲؛ ۴-۱۰۲) (قید) باز — وامیون اورن (۱۰-۱۰۰) آشکار کنند، فراپیش

آورند؛ واپس چینا (۴-۱۱۴)؛ واجوا بواين (۱-۹۸)

واش (۵-۱۰۵) علف، گیاه

ور (۸-۱۰۴) (حرف اضافه پیشابند؟) بر(?)

ورا ← وی

وساکون (۳-۱۰۶؛ ۱-۱۱۳) خداوند، صاحب

وشنای (۴-۱۰۶) گرسنگی

وشون (۱۱-۱۰۰) ایشان — وشونا (۶-۹۹؛ ۴-۱۰۵؛ ۵) ایشانرا — وشونبا

(۲-۱۰۶) از برایشان

وشونی (۱-۹۸؛ ۴، ۸؛ ۲-۱۰۵؛ ۵-۱۰۶) ایشان (فاعلی و غیر فاعلی) — وشونیبا

(۴-۱۰۶) از برایشان

وناه (۱۶-۹۶؛ ۸-۹۹؛ ۸-۱۰۱) گناه

ون، اون (پسوند جمع): کرومیون (۶-۹۳) گرامیان، فرشته‌اون (۴-۹۷) فرشتگان،

یهودیون (۱-۹۸) یهودیان، واجمسته‌اون (۵-۹۸) بازگشتگان، کافرون (۶-۹۸)؛

۵-۱۰۰؛ ۱-۱۰۹؛ ۱-۱۱۲) کافران، مومنون (۸-۹۸) مؤمنان، وناهون (۸-۹۹)

گناهان، اسپون (۱-۱۰۰؛ ۳) اسبان، انون (۳-۱۰۳) آنان، عاصیون (۸-۱۰۴)

عاصیان، پروستااون (۳-۱۰۹) پرستندگان (?)، ادمیون (۱-۱۱۴؛ ۶) آدمیان،

جینیون (۶-۱۱۴) جنیان، هاوشتون (۱-۱۰۰) دویدگان (? به بخش «افعال» در

زیر رجوع شود)

وهتر (۳-۹۷) بهتر — وهترین (۷-۹۸) بهترین

وهشت (۸-۹۸؛ ۱-۱۰۸) بهشت

وی (۲-۹۹؛ ۶-۱۰۰؛ ۷؛ ۶-۱۰۱؛ ۸، ۹؛ ۲-۱۱۱) (ضمیر فاعلی و غیر فاعلی) او، مآلش

— ورا (۱-۹۹؛ ۸؛ ۲-۱۰۴ تا ۲-۱۱۱) آنرا، او را — ورا (۳-۱۱۰) از او

— اوی (۴-۱۱۳؛ ۴-۱۱۴) از وی؟



وی باش ... ا (۱۰۴-۱؛ ۱۰۷-۴) وای برا! — نیز ← «بودن» در بخش افعال  
\*وِیتر (۲-۱۱۳) بدتر؟

ها، یها (پسوند جمع): دلیله‌ها (۷-۹۵) دلیله‌ها، بنده‌ها (۴-۱۱۳) بنده‌ها، وهشته‌ها (۸-۹۸)  
بهشته‌ها، بارها (۲-۹۹) بارها، ترازویها (۶-۱۰۱) ترازوها، ستونیه‌ها (۹-۱۰۴)  
ستونها

همیشک (۶-۹۸) همیشه — بهمیشک (۳-۱۰۴) جاویدان — همیشکین (۸-۹۸)  
همیشگی

ی (ء، پس از الف) -Ĥ/-Ī- (نشانه اضافه مقلوب): خیاء نوم (۱-۹۶) نام خدا، خیاء بره  
(۵-۹۸) برای خدا، دوجهی بن (۴-۱۰۵) ته دوزخ، دوزخی آتش (۴-۱۰۵) آتشی  
دوزخ، دوجهی سلسله (۵-۱۱۱) سلسله دوزخ، وی سنکی بارها (۲-۹۹)  
بارهای سنگین او، اونی خبر (۹-۹۶) خبر آن (?)، اوشونی نماج کنی (۵-۱۰۷)  
نمازکنی شان، نماز کردن ایشان، وهشتی خونی چشمه (۱-۱۰۸) چشمه بهشت،  
مکه کافرون (۱-۱۰۹) کافران مکه — همراه با حروف اضافه: خیاء بندا  
(۱۰-۹۶) بنده خدا را، بوساکون صبحی (۳-۱۱۳) به خداوند صبح — حضور  
حروف اضافه گاه موجب تبدیل اضافه مقلوب به اضافه عادی از نوع فارسی  
می شود: بفرمان خیا (۴-۹۷) بفرمان خدا، بخیاوند فیل (۱-۱۰۵) به خداوند فیل  
ی (ء پس از الف) -Ĥ- (یاء وحدت): اون خیاء که (۲-۹۶) آن خدایی که؛ اونی (۹-۹۶)  
آنی، آن یک

یکدیا (۳-۱۰۳) یکدیگر را

## افعال

پیشوندها

د ← افروختن؟، پاشیدن، رفتن، گرداندن، گردیدن، گرفتن، ماسیدن

دا ← پناهندن

در ← آمدن، افگندن، بودن

وا ← آوردن، اندوختن؟، بازگشتن، پرسیدن، داشتن، شمردن، نمایاندن، شدن

ور ← آمدن

ها ← بستن، دادن، زدن، شوراندن، کردن، کشیدن، گذاشتن  
هو ← زدن، فرستادن، کردن

«؟»: **دزوایستن** (۴-۱۰۶)

«آفریدن»: **بیافرینه** (۲-۱۱۳) (ص م ؟) آفریده (؟)

«آمدن»: **دراین** (۲-۱۱۰) در آیند، در می آیند؛ **اوما** (۱-۹۸) آمد (؟)، **بوما** (۴-۹۸) آمد

(؟) — **ورومین** (۵-۹۷) برآمدن. نیز ← «بازگشتن»

«آوردن»: **اور** (اوره؟) (۲-۹۹) **آورد** (؟)، **اورن** (۳-۱۰۰) (ص ف ؟) آوردند (؟)، **اورن**

(۱۰-۱۰۰) آوردند؛ **اوردن** (۱-۱۰۲) آوردن، **بیاورده بون** (۷-۹۸) آورده باشند

(؟) — **واگرد اوردن** (= \*واگرد اوردن) (۱-۱۰۶) واگرد آوردن (قس): «فاهم

آمدن» در قرآن موزة پارس)

«افروختن»: **دواشنی** (۶-۱۰۴) افروخته

«افگندن»: **در\*** **کتن** (۴-۱۰۴) درافگند، **اکتن** (۴-۱۰۵) می انداختند (؟)

«اندوختن»: **وار اندوت** (۲-۱۱۱) اندوخت. **وار گویا** مرکب از پیشوند **وا-** و

میان هشت غیراشتقاقی **-ر-** باشد.

«بازگشتن» ← «واگشتن»

«بردن»: **بری** (۳-۱۰۴؛ ۵-۱۱۳) (می) برد، **حسدبر** (۵-۱۱۳) (ص ف) حسد برنده؛ **بردن**

(۵-۹۸) بردن

«برشتن»: **ببیشه** (۴-۱۰۵) (ص م ؟)

«بستن»: **هابندن** (۸-۱۰۴) ببندند

«بودن» و «شدن»: **نه** است، **در یکینه** (۱-۱۱۲) یکی ست؛ **ه** است، **در چیه** (۱۰-۱۰۱)

**چیست؛ ا** در **جیا** (۱-۹۷؛ ۳-۱۰۱) چیست، **چه** باشد؛ **نیه** (۴-۱۱۲) نیست؛ **ن**

(۳-۹۸) **اند**، **مین** (۲-۱۱۲) **اند** — **بو** (۸-۱۰۱) **بود**، **باشد** (؟)؛ **بوه** (۳-۹۹)

**باشد**، **می شود** (؟)؛ **وا زنده بوه** (۳-۹۹) (ص م ؟) **باز زنده شده** (؟)؛ \***بوه** (۵-۹۸)

**باشند** (؟)؛ **سنکی بون** (۶-۱۰۱) **سنگین شود/ باشد**، **بون** (۶-۱۰۴) **باشد؛ بون**

(۳-۹۶؛ ۴-۱۰۱؛ ۶-۱۰۳؛ ۲-۱۰۴) **باشند؛ بون** (۶-۹۸؛ ۶-۱۰۷) (۵-۱۰۷)

**در باشند**، **وجود داشته باشند** — **نین** (۱-۹۸) **نبودند** — **دبو** (۹-۱۰۰) **در**

**بود**، **وجود داشت؛ دبون** (۱۰-۱۰۰؛ ۷-۱۰۱) **در باشند** — **وا...** **بواین** (۱-۹۸)

**باز شوند/ شونده** (؟) — **مبایا** (۱-۱۱۱) **مباد!**، **نیست باد!** — **باش** (اگر از

فعل «بودن» باشد، معلوم نیست چه صیغه‌ای است): می باش (۶-۱۰۹) مرا بادا،  
شما باش (۶-۱۰۹) شما را بادا، وی باش ... ما (نیز ← مدخل در لغتنامه)  
(۱-۱۰۴؛ ۴-۱۰۷) وای بر!، وای بادا ... را (?)

«پاشیدن»: دیات (۴-۱۰۱) پاشیده، پراکنده

«پرستیدن»: بپرستین (۳-۱۰۶) بپرستیدا، پرستین (۴-۱۰۶) بپرستیدا!، پرستین  
(۲-۱۰۹، ۴) می پرستید، پرستم (۳-۱۰۹، ۵) می پرستم، نپرستینام (۲-۱۰۹)  
نمی پرستم، نپرستم، پرستاونن (۳-۱۰۹) پرستنده اید (?)، نپرستی اوم / نپرستاوم  
(۴-۱۰۹) نپرستنده ام

«پرسیدن»: واپرسن (۸-۱۰۲) بیرسند

«پناهیدن»: داپانم (۱-۱۱۳، ۴؛ ۱-۱۱۴) پناه می برم

«تاختن»: تجن (۲-۱۰۰) تازان، تازند (?)

«چیدن»: «نشستن»:؟ چینا (۴-۱۱۴) می چیند / می نشیند؟

«خواستن»: بخواز (۳-۱۱۰) بخواه!

«خواندن»: بخون (۱-۹۶) بخوان!، خونایا (۱۷-۹۶) بخواند

«خوردن»: بخورده (۵-۱۰۵) (ص م) خورده (شده)

«دادن»: دان (۳-۱۰۷) دادن، هادائیم (۱-۱۰۸) دادیم

«داشتن»: داره (۱۳-۹۶) دارد، داشتن (۸-۱۰۰) داشتن — واداری (۹-۹۶) باز

می دارد، وادارن (۷-۱۰۷) باز دارند

«دانستن»: ندونی (۱۴-۹۶؛ ۹-۱۰۰؛ ۹-۱۰۵) قس (۱-۱۰۵) نداند، نمی داند؛ دونستنا (۳-۱۰۲)

دانستن را (?)، دونستناسا (۵-۱۰۲) علم الیقین

«دیدن»: وینایا (۱۴-۹۶) می بیند (?)، بوینی (۸-۹۹) بینی / ببیند (?)، بوینین (۶-۱۰۲)،

(۷) ببینید، دی (dii?) (۶-۹۶؛ ۱-۱۰۷؛ ۲-۱۱۰) دیدی

«رفتن»: \*بوره (۱۳-۹۶) برود (?)، شون (۱-۱۰۰) می روند (?). (در زبان زنده

مازندرانی sunno)، دشونی (۳-۱۱۱) در شود (?)، وا جا شونه (۸-۹۶) باز

می گردد / می دارد (?)

«زادن»: نزائسته (۳، ۳-۱۱۲) نزاده (لازم و متعدی)

«زدن»: بزى (۵-۱۰۱) (ص م) زده — هازنی (۲-۱۰۷) فرازند؛ هازی (ح ۳۷۹ پ)

فرازد — هوزیه (۲-۱۰۰) فروزده (?)

«شدن» ← «بودن»

«شمردن» و **اشمارده بون** (۲-۱۰۴) شمرده باشند (?)

«شورانندن»: **هاهین دمنن** (۹، ۴-۱۰۰) فرا انگیزند، بر شورانند، زیر و زبر کنند — از پیشوند ها که بگذریم، باقی اجزاء این فعل مجهول است. **هین** شاید با hēn در کلمه فارسی بومهن بمعنی «زلزله» هم‌ریشه باشد. **دمن** سنجیدنی‌ست با «دمیدن».

«فرستادن»: **بفرستا** (۳-۱۰۵) فرستاد — **هو فرستاایم** (۱-۹۷) فرو فرستادیم  
«فرمودن»: **فرمایه** (۱۲-۹۶) فرماید، **فرماین** (۳-۱۰۳) فرمایند؛ **بفرماستن** (۵-۹۹)  
فرمودن

«کردن»: **بکن** (۲-۱۰۸؛ ۳-۱۱۰) بکن؛ **ها ... کن** (۲-۱۰۸) بکن؛ **کنه** (۴-۹۹)؛ **۵**؛  
۱-۱۰۴)؛ **نکنی** (۳-۱۰۷) نمی‌کند، **نکند**، **کنیا** (۳-۱۰۴) می‌کند، خواهد  
کرد، **کنن** (۴-۹۹؛ ۳-۱۰۳؛ ۴-۱۱۴) **کنند**، **کنن** (۶-۱۰۷؛ ۵-۱۱۴) (می) **کنند**،  
**کنن** (۱-۱۰۰؛ ۵-۱۱۴) (ص ف ؟) **کنان** (؟)، **کنا** (۵-۹۸) **کننده** (؟)، **کنون**  
(۴-۱۰۷) **کنندگان**، **نماج کنی** (۵-۱۰۷) **نماز کنی**؛ **کرد** (۱-۱۰۵؛ ۲-۱۱۱) **کرد**،  
**کرده** (۱-۱۰۲) **کرده**، **کده** (۴-۱۰۶) **کرد**، **بکد** (۵-۱۰۵) **کرد**، **کردن** (۳-۱۰۳)  
**کردن** — **هوها کدن** (۱-۱۰۶، ۲) (با دو پیشوند؛ **قس**: «فاوا شدن» در قرآن  
موزه پارس)

«کشیدن»: **هاکشیم** (۱۵-۹۶) **بکشیم**

«گذشتن، دویدن، جستن»: **هاوشتون** (۱-۱۰۰) **جمع هاوشته** (۴) (ص م) **دویده**  
«گرداندن»: **دکاردنیم** (۵-۹۵) **برگردانیم**. **də-gārd-ən-im** مرکب از **پیشوند** + **ریشه**  
**بالانده** (از ایرانی باستان) + **جزء متعدی‌ساز** + **شناسه** است.

«گردیدن»: **دکردسته** (۱۳-۹۶) **بازگشت**، **بازگشته** (؟). **də-gard-əst-ə** مرکب از  
**پیشوند** + **ماده** + **جزء ماضی‌ساز** + **شناسه** است.

«گرفتن»: **دکیرا** (۳-۱۱۱) **برگیرد** (؟)، **برگیرنده** (؟)

«گزاردن»: **وجار** (۲-۱۰۸) **بگزار!**

«گسیختن»: **بوسیا** (۱-۱۱۱) (ص م ؟)، **بوسته** (۳-۱۰۸) (ص م)

«گفتن»: **کو** (= گو) (۳-۱۰۶) **بگوی!**، **بکو** (۱-۱۰۹؛ ۱-۱۱۲؛ ۱-۱۱۳) **بگوی!**

«لرزاندن»: **بلارزنن** (۱-۹۹) **بلرزاندن**، **لارزینن** (۱-۹۹) **مصحف** \***لارزینن** **لرزاندن** (؟).

ماده ماضی -i-lārz-ən(n)- عبارت از ریشه بالانده (از ایرانی باستان) + جزء متعدی ساز + پسوند ماضی ساز است.

«ماسیدن»: دماسته (۹۶-۱۵) چسبیده

«نمایندن»: وانمارین (۹۹-۶) باز نمایند / نمایید (?)

«واگشتن، بازگشتن، باز آمدن، باز جای آمدن»: واجومین (۹۶-۸؟؛ ۱۰۱-۱۰) بازگشتن، واجمسته اون (۹۸-۵) بازگشتگان. این فعل در ترجمه طبری مقامات الحریری نیز آمده است: واجمست بازگشت، واجمستم بازگشتم، واجمینیه (ص م) (فضل الله پاکزاد، «ترجمه طبری مقامات حریری»، مجله زبانشناسی ۲/۲۰، ۱۳۸۴، ص ۱۲۵-۱۵۲، خاصه ص ۱۵۱-۱۵۲). از مقایسه دو صورت اول با صفت مفعولی مندرج در متن ما ماده ماضی واجمسته (با جزء ماده ساز -est-) استقراء می شود. اما ساختمان واجمینیه دانسته نیست. هرگاه \* واجمیه می بود، ماده ماضی واجمیه، با جزء ماده ساز -i- بدست می آمد. با مراجعه به نسخه خطی ترجمه طبری مقامات الحریری، برگ ۱۴، سطر ۵، معلوم شد صورت مضبوط واجمینیه است؛ اما این تحریر نیز راهبر به نتیجه ای نیست و در آن حرف نون زائد می نماید.

گذشته از اینها، پاکزاد در همان مقاله دو صیغه دیگر از همین فعل را از ترجمه طبری قرآنی که در اختیار داشته (و مشخصاتش را ذکر نکرده) بدست می دهد: واجان و واجومین. صورت اخیر همان مصدر مذکور در متن ماست. از آن ماده واجومیه درمی آید. این صورت با واجمیه که در بالا حدس زدیم مابین نیست و در واقع آن حدس را تأیید می کند. صورت مشترک -vājūmi- تواند بود.

اجزاء این فعل چیست؟ پاکزاد بر آن است که ماده «-jm- حاصل تحول -gam\* ایرانی باستان است» (همانجا، ص ۱۵۲). این نظر را قرینه ای تأیید نمی کند. در طبری نمونه ای دیگر از فعل «آمدن» یافت نشده که در آن صامت آغازین ماده باستانی -a-gam\* محو نشده باشد. نه همان طبری، دیگر زبانهای ایرانی غربی نو نیز چنین خصوصیتی را نشان نمی دهند. در عموم این زبانها فعل «رفتن» از دو ریشه مشتق است: gam\* (ماضی) و ai\* (مضارع). برای مثال: مازندرانی e-/i(a)mu-، گیلکی رشت -ay-/amon-، سُرخه ای -æ-/ām-، لسگردی -æy-/am-، سمنانی -i-/ām-، نائینی -y-/omiye-، اورامانی -a-/āmay-، زازا

yen-/āmiy- از این گذشته، در فعل طبری واجومین / \* واجمستن اگر صوت /z/ در ماده ماضی از gam\* مشتق می‌بود، حضور آن در ماده مضارع (که، چنانکه گذشت، از ریشه ai\* باید باشد) توجیه پذیر نیست.

اگر عنصر ج از ریشه مشتق نیست، پیشوند فعلی می‌تواند باشد. احياناً همان حرف اضافه جا/ جه است که در عموم گویشهای طبری بر حرکت بسوی چیزی دلالت دارد. مؤید این فرض فعل واجاشونه (۸-۹۶) است که در آن پیشوندهای وا و جا را به «رفتن» افزوده‌اند. با اینحال هنوز تفسیر فعل مورد بحث ما با دشواری همراه است. اگر فرض کنیم که ماده ماضی از فعل «آمدن» و متحوّل از پارسیپیل ایرانی باستان باشد، چگونه است که پسوند جعلی (-est- یا -i-) گرفته است؟ در طبری، ماضی فعل «آمدن» هرگز با پسوندهای جعلی مشاهده نشده؛ صورتهای کنونی اش i(a)mu- و emu- در عموم لهجه‌هاست و oma- در لهجه‌های رویانی (میان طبری و گیلکی). در نیمه اول قرن نوزدهم، پرزین صورت -āmu- را نقل کرده (-mu) «گذشتن» در متن طبری طوفان البکانیز شاید از همین ریشه باشد) و در طبری کهن درومه در شعر قطب رویانی نقل شده است. با اینحال کاربرد تناوبی هر دو پسوند جعلی ساز (-est- و -i-) در طبری بی‌نمونه نیست اما نادر است.

ثُمَّ تَزِيدُكَ وَالطَّلُوكَ وَالنَّجْمَ  
الرَّسْمُ وَالرَّسْمُ وَالرَّسْمُ  
عَلَى خَيْرِ مَا رَأَى  
فَاللَّيْلِ وَاللَّيْلِ وَاللَّيْلِ  
وَاللَّيْلِ وَاللَّيْلِ وَاللَّيْلِ  
عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
فَاتَّقُوا اللَّهَ  
فَاتَّقُوا اللَّهَ  
فَاتَّقُوا اللَّهَ

فَإِذَا زَعَفَ فَانصَبْهُ وَالرَّيْحَ  
سُورَةُ التَّوْبَةِ فَارْعَبْهُ ثَمَّ آيَةٌ  
بِقِسْمِهِ

وَالْبَيْتِ وَالزَّيْتُونَ وَالطُّورِ  
بِحَيْثُ

لَمْ يَدْعُ سَمْعَهُ عَلَى رِجْلَيْهِ تَتَبَعَهُ السَّلَامَةُ  
وَدَعَا آتَمَهُ بَعْدَهُ عَمَّا تَشْرَى وَالْإِحْتِبَارُ وَالْعِيَانُ  
وَالنَّصِيحَةُ وَإِنْ بَوَّأْتُمْ بَيْنَ بَعْضِهِمْ وَبَعْضٍ فَمَا تَتَابَعُ  
وَيُخْرِضُ عَمَّا أَنْ لَمْ يَجْعَلْ بَرْدًا مِنْ أَوْثَانِهَا فَأَقْرَبُ  
فَرَفَعَ مِنْ عِلْمِهَا خَيْرٌ وَعَنْ أَمْرِ عَمَّا سَوَّاهُ  
فَإِنْ زَعَفَ مِنْ صَلَوَاتِكُمْ فَاجْتَمِعْ لِدَعَاؤِهِ وَعَنِ الْخَيْرِ  
فَإِنْ زَعَفَتْ مِنَ الْخَيْرِ فَاجْتَمِعْ لِدَعَاؤِهِ فَإِذَا  
فَرَقَتْ مِنْ دِيْنِكُمْ وَأَشْخَا لِدَعَاؤِهِ لِكَيْ يَدْعُوَهَا نَاصِبًا  
فَإِذَا وَرَأَيْتُمْ نَزَا تَكَلَّمُوا عَلَى الصَّوْمَةِ رَأَى رِجْلَيْهِ  
عَنْ أَقْوَامٍ لَيْسَ بِهَذَا الْمَرْغَبِ الْخَارِجُ خَالٍ جَارِلَهُ وَنَحْوِ  
الرَّجُلِ تَارَةً مِنْ عَيْنِ تَقُولُ وَأَسْتَحْلَاهُ بِمَا لَمْ يَكْتُمِ فِي  
دِينِهِ أَوْ دِينِيهِ مِنْ حُرْمَةِ الْوَرَعِ وَنَحْوِ ذَلِكَ وَالْمَرْغَبُ  
لِلنَّجْمِ وَخَلْفُ خَالٍ لِيُطَالِقَهُ لِأَنَّ مَنْ أَرَادَ حُرْمَةَ قَوْمٍ  
سَبَّحَ اللَّهُ عَلَى الْقَوْمِ لَمْ يَزَلْ عَمَلٌ خَالٍ عَنِ اللَّهِ مِنْ  
حُرْمَةِ قَوْمٍ فَإِذَا زَعَفَتْ مِنَ الْخَيْرِ فَاجْتَمِعْ لِدَعَاؤِهِ  
لَسْتُ أَرَى عَيْنَ شَيْءٍ أَنْ حُرْمَةً يَجْعَلُهَا يَخْتَارُهَا خَالٍ  
أَنَا رَغْبًا أَوْ حُرْمَةً أَدَا تَمَّا قَالَ اللَّهُ فَإِذَا زَعَفَتْ فَانصَبْهُ  
حَبِطَ اسْمُهُ فِيهِ  
الْقَوْلُ اسْمُهُ الْأَسْمَاءُ

متون طبرى / ترجمه زيدى قرآن به ...





انيسيتا كليس القديسة

خطاب الملائكة على طرفة العتق انما هي كما جعلت كاذبا ببيت الذين  
وانما كان يود هذه القديسة بغير ان كان في اذ انذرت بالحق ووضعت  
خطاب صول الله ام نحن بكن بكن بها الرسول بعد ظنهم هذه القديسة  
يل بالدين وكذا ٥

فَمَا يَكْنِيكَ بِعَبْدِ اللَّهِ يَا حَكِيمٌ

سورة دليلها ٥ ثمانية

سُورَةُ الْحَٰكِمِ الْعَلَقِ تِسْعَ آيَاتٍ

حاکم تین هر هائمه ٥

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ

اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْبَرُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ

عَلَّمَ بِالْقَلَمِ

عَلَّمَ بِالْقَلَمِ

عَلَّمَ بِالْقَلَمِ

عَلَّمَ بِالْقَلَمِ

عَلَّمَ بِالْقَلَمِ

عَلَّمَ بِالْقَلَمِ

عَلَّمَ بِالْقَلَمِ

انيسيتا كليس القديسة  
خطاب الملائكة على طرفة العتق انما هي كما جعلت كاذبا ببيت الذين  
وانما كان يود هذه القديسة بغير ان كان في اذ انذرت بالحق ووضعت  
خطاب صول الله ام نحن بكن بكن بها الرسول بعد ظنهم هذه القديسة  
يل بالدين وكذا ٥

وعيد للكفار انهم يظنون انهم على علم بما هم عليه وعن  
الروح اذا نزلها انما نزلنا وانما نزلنا من السماء  
وعندهم ايضا صناديق سورة والتبين اعطاه الله  
خالصين الحاقية واليقين ما دام في الدارين  
واذ ما اعطاه الله فالمن لا يوجد من ذلك  
هذه السورة ٥

وعن ابن عباس في تفسيره ومجاهد في  
اول سورة نزلت في المعينين على امة الفاحية  
اولها نزلت في سورة العلق وهو اسم رجل الصحابي  
على اللسان او في بعض النسخ باسم ركب او قال باسم الله  
ثم اقره وهذا يدل على انه من امة التسمية فانه  
كل سورة وانها من العلق او قيل معناها جعل هذين  
القولين في خلق واعمال الاجل كما نزل في هذه الدار  
باسم الميقات العباد انما صار لله خلقا الصا  
لا يفتخر الشيطان ان يفتخر بهما هو لم يرد في  
من لم يبدى باسم الله تعالى عند الطعام شاركه الشيطان  
فيه وقوله خلق هو على وجهين ان الله يخلق  
مفعول ويكون المعنى الذي حصل منه الخلق واستان  
بهم ولا خالق سواه وانما ان يوده وباد خلق كل شيء  
فبتنا اول خلق خلقه لا منطوق فليس يوحى بالخلق  
اول خلقه من بعضه فانه خلق الالبان في بعض  
له بانها من من جعله الطيفي انما لان الشيطان الالبان  
اشرفها على الارض وقيل انهم من من خلقه لان  
نفيها خلق الانسان ودلائل خلقه في قوله ذكره ٥

فان قلت انما نزلت في المعينين على امة الفاحية  
وانما نزلت في المعينين على امة الفاحية  
فان قلت انما نزلت في المعينين على امة الفاحية  
وانما نزلت في المعينين على امة الفاحية

انيسيتا كليس القديسة  
خطاب الملائكة على طرفة العتق انما هي كما جعلت كاذبا ببيت الذين  
وانما كان يود هذه القديسة بغير ان كان في اذ انذرت بالحق ووضعت  
خطاب صول الله ام نحن بكن بكن بها الرسول بعد ظنهم هذه القديسة  
يل بالدين وكذا ٥

انيسيتا كليس القديسة  
خطاب الملائكة على طرفة العتق انما هي كما جعلت كاذبا ببيت الذين  
وانما كان يود هذه القديسة بغير ان كان في اذ انذرت بالحق ووضعت  
خطاب صول الله ام نحن بكن بكن بها الرسول بعد ظنهم هذه القديسة  
يل بالدين وكذا ٥

متون طبرى / ترجمة زبدي قرآن به ...

منه...  
الانسان...  
الانسان...

وهو الذي لا كافر زاد كونه على كل ادم ينعم على عباده النعم الزاخرة ويعلم عنهم ولا يعالجهم بالعبودية  
مؤمنهم ويجوزهم لوجه ونحوه ويؤمنهم المناهي والمجاهد الا وهو يعقل من فهمه ويحيا ويتعلم بعد انقضاء العظام  
فما لا كبرية غاية والاميد وكما انه ليس ذلك الكلام باقا انت العوازم العلمية تكلم تحت فالذي علم بالعلم علم الانسان  
ما لم يعلم ذلك على كل ادم كونه ما علمه عبادته ما لم يعلموا او تعلمهم من خلقه اليه نور العلم ونقته علم افضل علم  
الكلية لما فيه من المناهي العظيمة التي لا يحيط بها الا هو مما زوت العاظم ولا تقيده الحكم ولا تضطرب اخبار الماضين  
ومعاليهم ولا كيتسه المنفعة الا بالكتابة ولو لا هي لما استفاد امور الدين والدينا ولو لم يكن هذا في حكمة الله  
فما لم يعلمه يسوع دليل الامم العلم والحقل كفي به ٢٥ وقوله ابن الزبير علم الخطم بالعلم ويروي ان سليمان سأل عيسى عليه السلام  
عن الكلام قال لا ينبغي ان يقرأ في كتابنا فاما الكتابه وعبد بعض الدهاقه السيف خاتم العلم له ذير يكون له عجزه  
عن

الانسان ما لم يعلمه كماله ان الانسان لم يسطع اليه

منه...  
وهي...  
به...  
فقال...  
من...  
فقال...  
جواب...  
فلم...  
خلق...

درج...  
خوش...  
وا...  
او...  
اداره

راه...  
وا...  
ال...  
ت...

صعنا...  
ان...  
عنه...  
يما...  
ك...  
الصحيح...  
ويطالع...  
جيب...

عبد...  
خيا...  
ما...  
ان...

صعنا...  
ان...  
عنه...  
يما...  
ك...  
الصحيح...  
ويطالع...  
جيب...

بالتقوى...  
ال...  
ال...

صعنا...  
ان...  
عنه...  
يما...  
ك...  
الصحيح...  
ويطالع...  
جيب...

جوابه...  
يعلم...  
ال...  
ال...

صعنا...  
ان...  
عنه...  
يما...  
ك...  
الصحيح...  
ويطالع...  
جيب...

جوابه...  
يعلم...  
ال...  
ال...

صعنا...  
ان...  
عنه...  
يما...  
ك...  
الصحيح...  
ويطالع...  
جيب...

جوابه...  
يعلم...  
ال...  
ال...

صعنا...  
ان...  
عنه...  
يما...  
ك...  
الصحيح...  
ويطالع...  
جيب...

جوابه...  
يعلم...  
ال...  
ال...

صعنا...  
ان...  
عنه...  
يما...  
ك...  
الصحيح...  
ويطالع...  
جيب...

جوابه...  
يعلم...  
ال...  
ال...

صعنا...  
ان...  
عنه...  
يما...  
ك...  
الصحيح...  
ويطالع...  
جيب...

جوابه...  
يعلم...  
ال...  
ال...

صعنا...  
ان...  
عنه...  
يما...  
ك...  
الصحيح...  
ويطالع...  
جيب...

جوابه...  
يعلم...  
ال...  
ال...

صعنا...  
ان...  
عنه...  
يما...  
ك...  
الصحيح...  
ويطالع...  
جيب...

جوابه...  
يعلم...  
ال...  
ال...

صعنا...  
ان...  
عنه...  
يما...  
ك...  
الصحيح...  
ويطالع...  
جيب...

جوابه...  
يعلم...  
ال...  
ال...

صعنا...  
ان...  
عنه...  
يما...  
ك...  
الصحيح...  
ويطالع...  
جيب...

جوابه...  
يعلم...  
ال...  
ال...

صعنا...  
ان...  
عنه...  
يما...  
ك...  
الصحيح...  
ويطالع...  
جيب...

علم حاتم العوان من ثلثة اوجه احدھا ان اسندا من اهل البيت وحده مختلفا به دون غيره والثاني ان جاء بصبره دون  
اسم الكاهن ما قاله بالقباهة والاشعة عن النبي عليه والشا ليرض من معتادا الوشا ليعلم ان له غيره وروى انه  
انزل جنة واحدة وثلث الف من اللوح المحفوظ الي السماء والارض واصلا جليل على الحوت ثم كان ينزل على من اقام  
بجوارها ثلث وعشرون سنة عن ابن عباس ومثل كان يزل كل سنة فذلک الغم الذي سماه الذي سماه بيهنا انه اذ لم يكن  
متوقفا ثم كذبت كل سنة عن اهل البيت انزلهم ليلته العنق وكان البهجة وصار يتنقل بين اهل البيت  
هو يتبع الامور وضلها من مطر وروى واحبار وامانة والباد هو يتبعها الى اربابها التي يريد ان يملكها فانه يحيا  
بذلك في الدنيا او يحضرها على غيرها من الدنيا  
**بَانَ اللهُ يَرْوِي كُلَّ شَيْءٍ لِئَن يُسَمِعَ**  
بانيه من كل ما كان في الارض او في البحر او في السماء  
**بِالنَّصِيحَةِ الصَّيِّبَةِ كَرَاهَةً خَاطِبَةٌ فَعَلِيٌّ عَاطِبَةٌ**  
بنيته ومانته حمانه فدوره من فنه وناله كاره اهله  
**سَتَلَعُ الزَّيْبُوكَ مَكَلًا لَا نَطْعُهُ وَلَا حَنْدٌ وَلَا تَنْزِيْرٌ**  
زبانية حكامه وروي لاي حبله ولا يروى الله به  
**سُورَةُ الْقَدْحِ خَمْسَ آيَاتٍ**  
سورة القدر خمس آيات  
**إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ**  
انما انزلناه في ليله القدر وما اعلمه  
**الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ نَهْرٍ**  
ليلة القدر خير من الف شهر  
**لَللَّكَّةِ وَالرِّقِّعِ فِيهَا بَازِيْرٌ يَمْشِي عَلَى كَبَابٍ**  
لللكة والرقع فيها بازيور يمشي على كباب  
من اهل الكرام من خبير وشيخه وتك  
اسفة الغلبة له ولله اعصم

متون طبري / ترجمه زيدي قرآن به ...

قد روي في  
أصل من الأحاديث  
معدن واجابيلد القوم

زيد بن جابر عن النبي  
الوجه الكبار والابن

داود بن جابر عن النبي  
بمؤيد النبي

كان الكفا ومن التعيين اهل الكتاب وعبدت الاصنام بجلود ذل بنسخت بر الله لا شك ما نحن فيه من  
ديننا ولا شك حتى نعت النبي الموعود الذي هو مكتوب في التوراة والابجيل وهو هو محمد صلى الله عليه وسلم ما  
كانوا يتولونه ثم قال وما نعتوا الذين اوتوا الكتاب حتى انهم كانوا يكدون اجتماع الكفو والافكاف  
على الحق اذا جاءهم الرسول ثم ما فوهم من الحق ولا افرهم على الحق الا بجمع الرسول وتطير في الكلام انهم  
الغيبوا لغيره حتى يظنوا انهم لا يفتنون بها انا فيه حتى يترقى الله العتيق والبر وادعوا في ان يقول  
واظنه لم تكن منكم عن النبي حتى اوصى بها عيسى الر كفة النبي صلى الله عليه وسلم وكان يقول في حق  
والرأى وانما كمال النبي عن النبي جوار من الله بعد ان جاء به كالعظم اذا انفك من حظه والحق انهم  
متشبهون بدينهم لا يتكلمه الا عند من البيت والبيته هي التي الواضحة التي يما بين المؤمنين بالباطل

ابو جابر عن النبي  
فيما قال من الدين  
والمؤمنين والذين  
والذين في الدين  
والذين في الدين  
والذين في الدين  
والذين في الدين

**كلامه في حق مطلع الخبر**  
**سورة البقرة آيات**  
**تفسير قوله الحق**

الحكمة في توبيخ اهل الكتاب على المشركين من ان كذبوا  
اشد لانهم كانوا يكفون الصانع ويكفون النبوة والوعد  
ما انكروا الا النبوة هي اجابة اهل الكتاب على ادوات  
كما نعلم لانهم كانوا يستغفون برسالة ويتورع  
بمعنهم ذلك وانهم انكروا من القول به كما استجاب لهم  
اشد فيلهذا ذكرهم لذلك لان الآية في موضع الشكايه  
لهم والحكمة في ذكرهم بكلمة الفعل وذكر المؤمنين باسم  
الفعل فيكون ذلك نسبة على ان هؤلاء الكتاب كان  
يعيدون الاقرب بالنبيل بنويه فبالان المشركين  
فانهم لم يقدم منهم اذ لم يقطبل كما نورا ايام يوم  
على الانكسار للنبوة والنبوة واحوال العياضه ذكره  
القرآن

**ثم يكذب الذين كفروا من اهل الكتاب**  
**والشركيين متفكين حق ان انبئهم البيه**  
**رسول من الله يتلو صحفا مطهرة**

بل من البيه واولا من مسوح رسولا  
حالا من البيه والا من الامم في البيه للتوراة  
هو الذي سوي كذا في التوراة والابجيل على بيان  
صريح وعيسى اول الخلق ام هي التي لا يصدقها  
وذلك لانهم كانوا يعلمون بوجوده كنبهم واذا وصحا بالتوفيق منه كان من الاكثار لا ادخل هذه الوصق ككذب في

فيها النبي شجرة وما تقرق النبي اوتوا الكتاب  
حق هذا الكتاب ما ذكر في جميعها اهل الكتاب المشركين  
ادخل هذه الوصق ككذب في

ابو جابر عن النبي  
فيما قال من الدين  
والمؤمنين والذين  
والذين في الدين  
والذين في الدين

ابو جابر عن النبي  
فيما قال من الدين  
والمؤمنين والذين  
والذين في الدين  
والذين في الدين



من عمل  
العمل حتى  
سكن كان  
مع النبي  
من العمل  
بغير  
من العمل  
من العمل  
من العمل

من عمل  
العمل حتى  
سكن كان  
مع النبي  
من العمل  
بغير  
من العمل  
من العمل  
من العمل

فيل والبنية الصغير عن ابن عباس  
قال رجل صابغها بيضاء وسبعين  
منازلة واحتملها وصحن الابه قال  
المعلم هو حيلة على الرقة لعل  
الخط والمعدن انما عليه فيقول  
حجر حسنة وبري حيو سبانه او  
مكفر ذبان على حسنة من غير  
والخطو بر حسنة صيط واذ يره  
عليها اجربا على مذهب في الاجابة  
وهو قول التبرك على ما لو هاشم  
يجاز على حسنة اجح الابه صانعه  
وان كان في الجاهل في نوبه اجح  
عنه حسنة من غمابه بقدره  
حدا اعلاه كذا وهذا هو العقل  
لغاية وهو قول الاخوين السيد  
وقال هذه الوجوه في الغيبة  
بوقته ما يوم الدنيا تسوق  
حيلة في الدنيا ومن يعمل  
مؤمن برى جوده والذبي  
واهلكه وولد من جود  
شؤ من الجود مثل ذكره  
بجزء ايسر الذبح هو  
والهوى وانما الجان  
با لله ويظلمه والكرم  
فقد جعلها وبيان  
والذبح التمس العجوز  
وراجع في  
قوله

متقون بعض الوجع استبين وسور الوجع  
بصدور عن الوجع استبان  
للغواب والحفا على الارزاق  
حسنا الابهة وسيف الوجع  
واخوف سور الوجع حفاة  
والناسف بقوله هذا علة الله  
لاضرافها وقال الانسان  
ما هو بين الدنيا من الامور  
فدرب احبها ما اتركها  
يصدق الناس لمن اتانا  
صقال ذبح خير ارفه  
سور العاد ذبح  
بسم الله الرحمن الرحيم  
داوشنا وايا ابن ذوقه  
وزين على خير ارفه  
فقال جانا طر حرسنا  
والذبح التمس العجوز  
وراجع في  
قوله

داوشنا وايا ابن ذوقه  
وزين على خير ارفه  
فقال جانا طر حرسنا  
والذبح التمس العجوز  
وراجع في  
قوله

دوره جليله، صميمه شماره ١٥، سال ١٣٨٨

آية میرزا







صلى الله عليه وسلم  
 روي في الصحيحين  
 ما رواه الشيخان في الصحيحين  
 ما رواه الشيخان في الصحيحين  
 ما رواه الشيخان في الصحيحين  
 ما رواه الشيخان في الصحيحين

تدل مستعملها في العيون ثم تعلمون فالله جل جلاله وعن علي بن ابي طالب  
 ما رواه الشيخان في الصحيحين  
 ما رواه الشيخان في الصحيحين  
 ما رواه الشيخان في الصحيحين  
 ما رواه الشيخان في الصحيحين

**سورة التكاثر خاصة ثم ان آيات**

**بسم الله الرحمن الرحيم**

تجا زوا واخلق كرون يا يحيى ادمه ذاتها وبتين زومن  
**الهيكم التكاثر** حق ان زعم المقابون  
 بر جاعتي في اوردون . اتم الامتار

**كلا سوف تعلمون ثم كلا سوف تعلمون** كلا  
 حكا شما زيدون شتا ان يكون دونه ان الاسر حكا انتم شمة في العفة

**لوتعلمون علم البعير ثم لتورث الجحيم ثم**  
 انما دون شين له ما بين ايديكم دون شتانه وده شما روبا

**لنر فيها عين البعير ثم لتكف يومئذ عن**  
 بس حما بين كونه زبا في التديك كبحم وبارده شما روبا

**سورة العنقر** الجحيم ثلث ايات  
 مسعود وباراق والصحة والعزاق فالان تبقا سور لاذ الما قول والشرع كذا ان جبار الجعفي في ارض حلت حاصره لدم

ثم ليعم بعقولها ويا ليت اوله قوله لتان يومئذ عن التعميم فلتعطف النمل الماء والبرق في الابرار اذ حلت منك  
 واحدا واصلا في ظله وشيخة اتون علم فقلنا قال فانه انهم ان يطعم عبدا ويبيعه ثم ياله عنه فقلان  
 فاننا وبله فالالتعميم صور من الله فاستفهمه بعد من الصلة اما سح حولا انه لانه علم الحسبي

تدبر في التكاثر  
 تدبر في التكاثر  
 تدبر في التكاثر  
 تدبر في التكاثر  
 تدبر في التكاثر

اي علم البعير او علم البعير  
 اي علم البعير او علم البعير  
 اي علم البعير او علم البعير  
 اي علم البعير او علم البعير  
 اي علم البعير او علم البعير

من الاصول ان شدا لدم بلهكم التكاثر  
 من الاصول ان شدا لدم بلهكم التكاثر  
 من الاصول ان شدا لدم بلهكم التكاثر  
 من الاصول ان شدا لدم بلهكم التكاثر  
 من الاصول ان شدا لدم بلهكم التكاثر

التي لم يبعده فاما من يتوجه الله والارادة  
 التي لم يبعده فاما من يتوجه الله والارادة  
 التي لم يبعده فاما من يتوجه الله والارادة  
 التي لم يبعده فاما من يتوجه الله والارادة  
 التي لم يبعده فاما من يتوجه الله والارادة

فانما هو واحدا من احواله من احواله  
 فانما هو واحدا من احواله من احواله  
 فانما هو واحدا من احواله من احواله  
 فانما هو واحدا من احواله من احواله  
 فانما هو واحدا من احواله من احواله

فانما هو واحدا من احواله من احواله  
 فانما هو واحدا من احواله من احواله  
 فانما هو واحدا من احواله من احواله  
 فانما هو واحدا من احواله من احواله  
 فانما هو واحدا من احواله من احواله

فانما هو واحدا من احواله من احواله  
 فانما هو واحدا من احواله من احواله  
 فانما هو واحدا من احواله من احواله  
 فانما هو واحدا من احواله من احواله  
 فانما هو واحدا من احواله من احواله

فانما هو واحدا من احواله من احواله  
 فانما هو واحدا من احواله من احواله  
 فانما هو واحدا من احواله من احواله  
 فانما هو واحدا من احواله من احواله  
 فانما هو واحدا من احواله من احواله

فانما هو واحدا من احواله من احواله  
 فانما هو واحدا من احواله من احواله  
 فانما هو واحدا من احواله من احواله  
 فانما هو واحدا من احواله من احواله  
 فانما هو واحدا من احواله من احواله

فانما هو واحدا من احواله من احواله  
 فانما هو واحدا من احواله من احواله  
 فانما هو واحدا من احواله من احواله  
 فانما هو واحدا من احواله من احواله  
 فانما هو واحدا من احواله من احواله

متون طبري / ترجمة زبدي قرآن به ...

من ذنوبهم من ذل  
الديار التي لا تظلم فيها  
التعب الذي لا يفرج عنه  
والأحرف التي لا تقرأ في  
العلم

من ذنوبهم من ذل  
الديار التي لا تظلم فيها  
التعب الذي لا يفرج عنه  
والأحرف التي لا تقرأ في  
العلم

من ذنوبهم من ذل  
الديار التي لا تظلم فيها  
التعب الذي لا يفرج عنه  
والأحرف التي لا تقرأ في  
العلم

فيهم زوايا منهم ومن النعم بولنا بزرع الحاجة من الطعام والمساكن وتبيل حوت من كذا في حوت  
شادى عز وكر وكبيوت تشد بها جوعك قال الرازي الاول جل ذكرك على العزوم أو ما وصل أو العبد من الجناس  
من عيون خصص بصله لخصصها بالحق وان نوره انوره الله لا يخصها لأن الاثر واللام تعيد له الاستاذ وان  
النعم الثام كما نرى الواحد الذي له اوقات واعضاء فذا الشين الى النعم فقد دخل فيه العمل كما ان النسيان  
اسم للمحور المركب الادوية الكثيره فاذا ذكرنا النسيان فقد دخل فيه الكل

علم الاعراب لانه فصل فيه السواء والصفاء والصحى والنظم والفتح والقصر والانه الجيد يمد بالاعراض فيه جليل  
النعم في الاخى وان لو توفى الدنيا ان يسهل مع عيبا نوره وكذا له لنعمة وشكره ثم نامة في الحق الا يخرج من العز  
السحر الخيرة ايدى الذين كما ان الرضوخ ليعول النعم فالنسيان الرازي ومن عجز العجز العقل يعرفون ان يحكم  
عليه بالودى انه محقق باليسر واليسر واليسر  
وانما عده وحكمه عليه بالانوار والنقصان والطامة  
وكونه ماضيا وغائبا فكلين يكونا صفة ولا يلبسها  
يكون عكسها بالبرهان الخاص من مال للتوجه وبالماضى  
والسؤال هو صفة من كلين يحكم عليه بالوجود  
فقد ذكرتم به بوجهه علم ان الذليل والانه يصعب  
الكلين لسر العول العياره وقيل التصارح في انها لائم  
بالعز كما اضم بالحق لما فيها من خلايل الغنى فانها بالبرهان  
وقت الغزوة كالحياض وقصيرها بامتداد اليه واخر وقت الرجوع  
الى الوطن مع ما حصل من اللوح وقيل الراد بصلوة العيص  
وانما حاق بها العظمة العول التي من نامة صلوة العيص كما نامة  
وقد امله صاله لان التكليف في ادائها اشقها من وقت  
الناس في نمازاتهم ومكاسبهم هذا الوقت ذكره

بسم الله الرحمن الرحيم

والعصر فان الانسان لغير خبيره

الا الذين امنوا وعملوا الصالحات

وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر

والسكينة فيها التبول اي ليق جرح عظيم لا يعلم كونه ذلك  
الا الله تعي والامام تعيد لا يشك من جرحه ان كان  
عاصبا حتى انه حقيقة وان كان صطيحا فكله يخالق  
عنه وايضا كما ان نفعه من الكمال والمواظبة او اختارت  
المؤجل فيه الا ما استثنى من الاوقات على الجزاء الايمان  
لا يفتق البتة عن نفع من المؤمنين

من ذنوبهم من ذل  
الديار التي لا تظلم فيها  
التعب الذي لا يفرج عنه  
والأحرف التي لا تقرأ في  
العلم

من ذنوبهم من ذل  
الديار التي لا تظلم فيها  
التعب الذي لا يفرج عنه  
والأحرف التي لا تقرأ في  
العلم

من ذنوبهم من ذل  
الديار التي لا تظلم فيها  
التعب الذي لا يفرج عنه  
والأحرف التي لا تقرأ في  
العلم





الربيع حتى الصيف  
وزيد في ربيع واوله

وهو روق الذي يوق في الاذن بعد الحصاد  
نصفه الوياح وناكله اللواشي فاذا كان مالحا  
تؤكل الا لا تتناول فيه قال القزالي هو الطير  
الزوي فيل ان يدرك السبد وتدل هو اللب  
الذي اكله وبني نوح وعين خائل في العنق  
ان كثر وبني فلانته الروايت ثم العنق  
روايت ثم حتى وتتفرق اجزاءه شدة قطع  
او صالهم يتفرق اجزاءه الروايت اذا ان العيا  
ر في عنقه حاك ما عليه اذ ايا العنان كقول  
كانا باكلان وكان عن ثنائك وعطا وعن  
ابن عباس في قوله

كان علمه للديوان الذي كثر فيه عزرا لكفا حكاية سويتا علم  
لديوان اعمالهم كما تقول في اربع حروف العنق المكتوب في العنق  
واستخانة من الاحمال وروايات قال العنق هو صخر بذلك  
وعن ابن عباس من يلبس مطبوخ في بنجرهم كما يلبس الاجر ويبل  
هو صخر من سكر وكان يبين شيد عنده ويبل الجير هو  
السما الذي يوقيل بهاء من جهتهم فان العنق اسم من اسما  
جهتهم فابليت النون بالله ه

### من يعيل فحلهم كعصف ما عول

ورد في القرآن  
اورشاه  
جوز وادواشاه  
تخزونه

### قصة اصحاب الفيل وطير

حوان ذنوا من العير ومكلمين كانوا وقصة يهودا واوله في ان كان اول قديما  
واخوه بعضهم وذلك ايضا نتج من هذا الصار في حاله وفيه تعليان في النص فاستصعب  
بعد الامم عندهم كذا كما ان الصخرة التي في مكة البشة لتصور في حشاها في سبعين الف من الفئان وراقت  
عليهم رحمة ربي او ما دام من العنق والبي وفيه لانه لا تقرب بالمنوم وكذا في رواية  
ابرهة فلما بلغوا ساحل استقبلهم ذنوا في اثنائها ساعة ثم انهزم ذنوا في اقله  
ثم قد اربط على يدهم الايمن ثم فرغ بينه وبين ابيه ثم نزع وبعثه في ارضه  
مكة البشة في ارضه فانتقل صاحبها وكان اربطه لاجل عظمها الطير وسما وحقا  
خالصة وراقة ليحفظها من اجل اربطه لاجل عظمها الطير وسما وحقا  
فيلد كس من ارضه وهو الذي سبق في حنفه الاحلى وحل عليه حار اربطه لاجل عظمها  
عليه وتكلم اليه كذا حصل الخبر في حنفه لاني انه يخط ناصيته ويحرقها واوله  
نصه فيلذ ذلك ابرهة فخطو ابرهة ناصيته وصله جازي من تلو ارضه ليعتقها  
مكالمه وبعثت ناصيته في ثيابها بيده وبعثت اربطه لاجل عظمها الطير وسما وحقا  
ثم ان اهل اليمن كانوا يجمعون في ارضه عن ذلك فيل يجمعون في ارضه عن ذلك فيل يجمعون

وهو في قوله  
ابن عباس في قوله

وهو الذي  
اشبهت اياه في قوله ابرهة  
وكان ابرهة واما في قوله ابرهة

متون طبرى / ترجمة زبدي قرآن به ...





حداقل آنرا که صورت استقامت که در بعضی از مساجد و اماکن استوار است  
نیز در بعضی از مساجد و اماکن استوار است و در بعضی از مساجد و اماکن  
اندر بعضی از مساجد و اماکن استوار است و در بعضی از مساجد و اماکن  
چندین مرتبه در بعضی از مساجد و اماکن استوار است و در بعضی از مساجد و اماکن

فان الله یفرق بین الصالحین و بین الظالمین و یفرق بین الصالحین و بین الظالمین  
اما الصالحین و اما الظالمین و اما الصالحین و اما الظالمین و اما الصالحین و اما الظالمین  
بن ماکرم الحکیمه اذ لم یزل یحدهم و یحدهم و یحدهم و یحدهم و یحدهم و یحدهم

الَّذِي يَدْعُ إِلَى الْخَيْرِ عَلَى الْعِلْمِ  
وَرَبُّكَ لَهُ أَنَّهُ عَزِيزٌ مُبِينٌ

لِيَسْكُنَ فِيهَا الْمُتَّقِينَ  
مَكِينًا

عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ  
أَوْسَرْنَا لَهُمْ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا  
وَأَذَانَهُ

لله في صلواته و قوله بطلان صلواته من قول النبي  
فهم من يراه في قوله عليه السلام في قوله عليه السلام  
فكلمة في قوله عليه السلام في قوله عليه السلام  
انها شجرة في قوله عليه السلام في قوله عليه السلام  
القرآن في قوله عليه السلام في قوله عليه السلام  
ام يسميها قال ابن عباس في قوله عليه السلام  
وكانت فارسين في قوله عليه السلام  
و سلم ثم قال انما انما في قوله عليه السلام  
تسبون في قوله عليه السلام في قوله عليه السلام  
في قوله عليه السلام في قوله عليه السلام

والله اعلم بما علقه من الآيات والقرآن  
انما عليه وهم بآية التثنية والاعجاز والقرآن  
فانما في قوله عليه السلام في قوله عليه السلام  
بالاظهار ان ان كان يطوعها فحقه ان لا يملكها الا الله  
به كان جبلة و انما انما ان تصدق الله وانما ان تصدق الله  
و انما في قوله عليه السلام في قوله عليه السلام  
لانهم في قوله عليه السلام في قوله عليه السلام

و انما انما ان تصدق الله وانما ان تصدق الله  
و انما في قوله عليه السلام في قوله عليه السلام  
لانهم في قوله عليه السلام في قوله عليه السلام

و انما انما ان تصدق الله وانما ان تصدق الله  
و انما في قوله عليه السلام في قوله عليه السلام  
لانهم في قوله عليه السلام في قوله عليه السلام

و انما انما ان تصدق الله وانما ان تصدق الله  
و انما في قوله عليه السلام في قوله عليه السلام  
لانهم في قوله عليه السلام في قوله عليه السلام

و انما انما ان تصدق الله وانما ان تصدق الله  
و انما في قوله عليه السلام في قوله عليه السلام  
لانهم في قوله عليه السلام في قوله عليه السلام

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including phrases like "و انما انما ان تصدق الله" and "و انما في قوله عليه السلام".

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including phrases like "و انما انما ان تصدق الله" and "و انما في قوله عليه السلام".



وادخلوا في الجنة من حيث اريد لهم فيها وهم فيها خالدون  
 والذين كفروا هم فيها خالدون  
 والذين كفروا هم فيها خالدون  
 والذين كفروا هم فيها خالدون

والجنة اعطيت ما لا غاية لكن من جوارها ارض التي لا توطئ احد جنتك ومصلحك كما بدأنا الله بها العالمين  
 فاجتمعوا في ذلك الغيظان التبتان اصابة الشرف قطا وادفع من اكرم مصطوا واعظم منيعنا على ذلك  
 الذي اعطيك باعظامه وشرفك وصانك من منون القلوب قبل ان يمتدحك الذي يمدون عبد الله وعن  
 اعطيك من جوك لمن انكر لهم هو الا ان لا ان كان من نولها اليوم العنابة من التي تبين في حياهم  
 اذ لا اكر واعطاك وذكركم من جوع على المفاير والشارع والكلاب ان كل عالم وذا الى الابد من ذلك  
 وبشيء ذكر ذلك الاخره صلا يدرت الفصن في شمسك لا يقال له الا انما ايتها صوصا انك للشيخ الدنيا  
 والاخره وذا ذكر ذكر المعون كما من يعزبون ان جسد مستحق اذا لمات ما ذكره وقيل من في العاجز والكل  
 وتبعية الاشره هو لا لا عسيلة وعندنا في ان اليت الذي انشله ذكره جلاله خال الالوان في خمسين  
 عندهم الية فاعطيت من اهل بيت رسول الله ص العالم مقسما من جهم ولم يبق من اهل بيتهم وذا يلبسهم

**بسم الله الرحمن الرحيم**

**انا اعطيتك الكفر فصل**

**لبك والفران شاك هو كالمتر**

اعطيتك الكفر والفران شاك هو كالمتر  
 اعطيتك الكفر والفران شاك هو كالمتر

اعطيتك الكفر والفران شاك هو كالمتر  
 اعطيتك الكفر والفران شاك هو كالمتر

اعطيتك الكفر والفران شاك هو كالمتر  
 اعطيتك الكفر والفران شاك هو كالمتر

اعطيتك الكفر والفران شاك هو كالمتر  
 اعطيتك الكفر والفران شاك هو كالمتر

متون طبرى / ترجمة زبدي قرآن به ...

بسم الله الرحمن الرحيم

ثُمَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَعْبُدُوا

مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ

مَا عَبَدْتُمْ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا عَبَدْتُمْ

وَمَا كَانَتْ مَكَّةَ لِعَشْرَةِ صَفِيحِينَ شَهْرًا مَضَاهُ سِتَّةَ شَهْرَيْنِ

وَمَعَ رُجُلٍ أَعْرَبِيَّةٍ مِنْ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُهَاجِرِينَ وَاللَّاحِظِينَ

وَالْمُهَاجِرِينَ الْعَرَبِيَّةِ أَتَاهُمْ عَشْرَةَ لَيْلَةٍ فَخَرَجَ الْيَهُودُونَ

وَالنَّبِيُّ وَخَلْفَتُهُ وَتَمَّتْ حُرُوبُ بَابِ الْكَلْبِ حِينَ مَضَى دَخَلَ الْبَيْتَ

وَهُوَ كَالْحَبِيبِ وَأَحْبَابِهِ سَالُونَ سَيُوفِيَهُمْ مَنْظُورٌ مِنَ الْأَعْرَابِ

وَوَصَفَتْهَا مِنْ هَذَيْنِ الْأَخْتَيْنِ بَعْدَ السُّرُورِ وَالْتِيَابِ لِيُجِلَّ فِيهَا

فَمَا لَكُمْ إِذْ دُخِلَ الْبَيْتُ وَالْأَنْبِيَاءُ الْأَنْبِيَاءُ وَالْمُهَاجِرُونَ وَاللَّاحِظُونَ وَالْمُهَاجِرُونَ الْعَرَبِيَّةِ أَتَاهُمْ عَشْرَةَ لَيْلَةٍ فَخَرَجَ الْيَهُودُونَ وَالنَّبِيُّ وَخَلْفَتُهُ وَتَمَّتْ حُرُوبُ بَابِ الْكَلْبِ حِينَ مَضَى دَخَلَ الْبَيْتَ وَهُوَ كَالْحَبِيبِ وَأَحْبَابِهِ سَالُونَ سَيُوفِيَهُمْ مَنْظُورٌ مِنَ الْأَعْرَابِ وَوَصَفَتْهَا مِنْ هَذَيْنِ الْأَخْتَيْنِ بَعْدَ السُّرُورِ وَالْتِيَابِ لِيُجِلَّ فِيهَا

فَمَا لَكُمْ إِذْ دُخِلَ الْبَيْتُ وَالْأَنْبِيَاءُ الْأَنْبِيَاءُ وَالْمُهَاجِرُونَ وَاللَّاحِظُونَ وَالْمُهَاجِرُونَ الْعَرَبِيَّةِ أَتَاهُمْ عَشْرَةَ لَيْلَةٍ فَخَرَجَ الْيَهُودُونَ وَالنَّبِيُّ وَخَلْفَتُهُ وَتَمَّتْ حُرُوبُ بَابِ الْكَلْبِ حِينَ مَضَى دَخَلَ الْبَيْتَ وَهُوَ كَالْحَبِيبِ وَأَحْبَابِهِ سَالُونَ سَيُوفِيَهُمْ مَنْظُورٌ مِنَ الْأَعْرَابِ وَوَصَفَتْهَا مِنْ هَذَيْنِ الْأَخْتَيْنِ بَعْدَ السُّرُورِ وَالْتِيَابِ لِيُجِلَّ فِيهَا

وَمَا كَانَتْ مَكَّةَ لِعَشْرَةِ صَفِيحِينَ شَهْرًا مَضَاهُ سِتَّةَ شَهْرَيْنِ وَمَعَ رُجُلٍ أَعْرَبِيَّةٍ مِنْ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُهَاجِرِينَ وَاللَّاحِظِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ الْعَرَبِيَّةِ أَتَاهُمْ عَشْرَةَ لَيْلَةٍ فَخَرَجَ الْيَهُودُونَ وَالنَّبِيُّ وَخَلْفَتُهُ وَتَمَّتْ حُرُوبُ بَابِ الْكَلْبِ حِينَ مَضَى دَخَلَ الْبَيْتَ وَهُوَ كَالْحَبِيبِ وَأَحْبَابِهِ سَالُونَ سَيُوفِيَهُمْ مَنْظُورٌ مِنَ الْأَعْرَابِ وَوَصَفَتْهَا مِنْ هَذَيْنِ الْأَخْتَيْنِ بَعْدَ السُّرُورِ وَالْتِيَابِ لِيُجِلَّ فِيهَا

اقتل

اهم جليلين

آية میرزا

منعوتين في اول  
الامر من الاعوام  
بذلك كون من الاعوام  
البعين ٥٥

والاعوام من الاعوام  
البعين من الاعوام  
البعين من الاعوام  
البعين من الاعوام

الاعوام من الاعوام  
البعين من الاعوام  
البعين من الاعوام  
البعين من الاعوام

لا بد لي و اما حلة الساعفة من هار هذا يا معشر قريشا ذبيحتي وشتمتي في عين الله ان يحبسني  
وعن بيت رفق معصيتي ما نزل اني ناعلكم فقال خطيب في يوم من سبيل جدي ...  
ان عادتنا فبذبح عظيم وان عرفتنا فبكر عظيم فبسم رسول الله وقال اما ان اول لكم ما قال حتى  
يوسق لاحونه لا يتبعض عليكم اليوم بخلافه لكم زروا فانه من انتم الطلقاء والاطلاق العتيق  
قالوا اني نزل ابو صبيحة هذا يدل على ان مكة فتح عنوة ولو دخلها صلحا لكانت لنا فليست لهم طلقاء  
والنزل رسول الله كان على راسه العنز والجماعة ولو دخلها صلحا وكان صلحا لكانت لنا فليست لهم طلقاء  
من قال الله ذلك صلحا قدما كملية من كتاب الله وهو قوله ويصرون عليهم وترى صدورهم مصيبت  
وشقاء الصدور لا يكون الا اذا دخلها عنوة ويحمله

من نزل في الامم  
تأجبه التوراة ٥٥

ديتكم ولديتكم  
تأجبه ٥٥

الجمعة الاحمري

ذاجا نصر الله والفتح وريت

الناس يدخلون في دين الله افواجا

نستج بحمد ربك واستغفر

و لا نزلنا السورة بكل من ينابو فيلما يسلك قاله في ان رسول الله  
قوله ان الله كما يقول العبيد فما جعل ذلك مستسا في يومها ضامها مستبذرا فيلما كان غيرة من اجواب  
بذرة التي عز عليه فليسوع على ذلك في الله فبما جعل الله هذا الامم الله اذ افتح عليه ان يستغفر ويتوب  
اليه فقال في السنة عن ذلك اسئل هذا الامم فبما جعل الله رسول الله صغيت اليه فبما جعل الله هذا الامم  
ذلك في الامم عن علي فبما جعل الله هذا الامم فبما جعل الله هذا الامم فبما جعل الله هذا الامم  
له نضى كرسف فقال انبلي فانك اول اهلي فاقى وعن ابن مسعود ان هذه السورة تسمى سورة التوبة قال عثمان بن  
عاصم عن عبد الله بن مسعود ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله  
حقا وتبين بينه وبين اولادكم واتقوا الله حقاً وتبين بينه وبين اولادكم واتقوا الله حقاً وتبين بينه وبين اولادكم

من نزل في الامم  
تأجبه التوراة ٥٥

من نزل في الامم  
تأجبه التوراة ٥٥

من نزل في الامم  
تأجبه التوراة ٥٥

من نزل في الامم  
تأجبه التوراة ٥٥

من نزل في الامم  
تأجبه التوراة ٥٥

من نزل في الامم  
تأجبه التوراة ٥٥

من نزل في الامم  
تأجبه التوراة ٥٥

من نزل في الامم  
تأجبه التوراة ٥٥

مشون طبرى / ترجمة زیدی قرآن به ...

دورة جديده، صميمه شماره 15، سال 1388

بجاریه

کلمه انشاء الله تعالی

مقدار انقضت  
تا حکم علی وضعه

۳۸۲

وذلك لانه لما وقع خلاف اهل مكة رسول الله في نفعي بحمله الذي عدل عنهم كما هو من كونه اول سورة برادة  
في سب قريشها اذ رسول الله صلى الله عليه وسلم علم قريش بذلك فبعثوا بالاسقين في جماعة المدينة ليجددوا العهد  
وتدخلوا بوسخين على رسول الله صلى الله عليه وسلم ذلك فلم يجبهه في حياؤا واوكر وعمر يسلا ذلك من رسول الله صلى  
عليه وسلم فاجابهم انما بالبعثي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا كفا من كفاة نعم فاجن بين الناس واصحابه  
وبين الذين يريدون قصد مكة من رسول الله صلى الله عليه وسلم ففعل ابو سخين ذلك ثم رجع الي مكة واخبرهم بالقصة فقالوا  
احب اليك ان اوطارنا من رسول الله صلى الله عليه وسلم بالميمان لحوزة مكة ونحوها من ودعا رسول الله صلى الله عليه وسلم  
الانسان وعند ذلك كتب خاطبا الي مكة وقد ذكرنا هذه القصة في تفسير سورة الواقعة وخرج رسول الله صلى الله  
من المدينة فاصدا مكة في شهر رمضان سنة ثمان من الهجرة في عشرة الاق وخبره ذلك الليث ابو سخين ويزيد  
بن زرعاد وحكيم بن حزام يتبعه في الاخبار ومن  
العباسي حجة بن جندب رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجابهم بالاركان وعظ  
الاسقين حتى يدخلوا الاسلام فاجابهم بوسيعين وضعه  
انه صعوبة عن ذلك وكتب الواييه شعوب يا صحف  
واشكرن طوعا وكنهضنا بعد النبي بيدي اصحاب  
ابو سخرنا جندب وخال وعم الامم بالهم فوجوا حنظلة  
بعض المهدي لنا ارفا لا تتركين الو امر قلدي والاراضة وبيده  
وصحة للزنا: والوقاهون من حذالنا والقدحني ارب  
جرب بنا العرفي لنا فرقنا ان ايتا ايتا ما ان يدركنا  
عن اللات والاعز لنا عتقا فلم يجبا انوسخيان هولي  
ابنه لما اشرقه قياس حارة فاسله ودخل رسول الله صلى الله  
عليه وسلم فاجابهم من اجابهم من اجابهم فليس لكم به بلان فكان  
يدخلونه دين الله ايجا وكان الفتح لعشر بعين من شهر رمضان وحق له واستغفر وانما لزمه ذلك بصير  
استغفر جابر للذم الصغرى له ينقص من ثوابه شرح اصله وبيد لزمه ذلك البعث عن ذنب الاصل وبيد  
لزم ذلك ان لم يكن له ذنب قال الحكيم وهذا هو الوجد وتلك استغفر من تقصير ذل ان كان استغفر لانه لا يستغفر  
ان يبعث الانبياء بذلك لما يبعثهم ببعثة الله تعالى ويقل استغفرها لعل يياك ان لم تقول ويقل حناه  
استغفر لامر المؤمنين الشايبين كما قال واستغفر لذيك واللى منين والمؤمنان ويقل تعبدك بذلك ليلتلف  
به غيرك اذ لا يامن كل مكلفين عن تقصير شع منه في عبادته

واستغفر في انه كان ثورا  
عمر المرز بن جندب

### بسم الله الرحمن الرحيم

ان كان في الازمنة الماضية منذ خلق الكلبين وانا  
عليهم اذا استغفر وانفعل كل استغفر ان يبرح  
مثل ذلك

واشكرن طوعا وكنهضنا بعد النبي بيدي اصحاب  
ابو سخرنا جندب وخال وعم الامم بالهم فوجوا حنظلة  
بعض المهدي لنا ارفا لا تتركين الو امر قلدي والاراضة وبيده  
وصحة للزنا: والوقاهون من حذالنا والقدحني ارب  
جرب بنا العرفي لنا فرقنا ان ايتا ايتا ما ان يدركنا  
عن اللات والاعز لنا عتقا فلم يجبا انوسخيان هولي  
ابنه لما اشرقه قياس حارة فاسله ودخل رسول الله صلى الله  
عليه وسلم فاجابهم من اجابهم من اجابهم فليس لكم به بلان فكان  
يدخلونه دين الله ايجا وكان الفتح لعشر بعين من شهر رمضان وحق له واستغفر وانما لزمه ذلك بصير  
استغفر جابر للذم الصغرى له ينقص من ثوابه شرح اصله وبيد لزمه ذلك البعث عن ذنب الاصل وبيد  
لزم ذلك ان لم يكن له ذنب قال الحكيم وهذا هو الوجد وتلك استغفر من تقصير ذل ان كان استغفر لانه لا يستغفر  
ان يبعث الانبياء بذلك لما يبعثهم ببعثة الله تعالى ويقل استغفرها لعل يياك ان لم تقول ويقل حناه  
استغفر لامر المؤمنين الشايبين كما قال واستغفر لذيك واللى منين والمؤمنان ويقل تعبدك بذلك ليلتلف  
به غيرك اذ لا يامن كل مكلفين عن تقصير شع منه في عبادته

النبي ابراهيم ومنه خلفهم اضافة ام نابة اوهالكة من الهدم والتخزين العين هلك شدة لانها غير مرفوعة او حلال  
ورواية لمانزل قوله والذين عذبنا من الاقربان في الصغار وقال يا ايها حاخاه فليجمع  
اليه انما من غير كل اوزر فقال يا ايها من اولادنا اجوبتكم بسفر هذا الجليل خيرا لكم من غير ان تخرجوا من ارضنا  
زيدكم جنبا بين يدي الساعة فقال ابو لهيب يا كاهننا دعونا فنترك قال اجاب اليه فان فعلتم كذا وكذا  
كذلك فلتكن فيه ثلثه او حاد حادها من كونه مشهورا بالكنية دون الاسم فلو كان ابو لهيب من بني قحطان او من بني  
بدرى الكنية على الاسم وهم هم الكنية عطو بيان ذلك اريد شلوهم يدعون السوء وانما في سورة له ذكر الاشهرين  
عليهم وبهذا الذي ذكره من قوله يا ايها من اولادنا اجوبتكم بسفر هذا الجليل خيرا لكم من غير ان تخرجوا من ارضنا  
يشكل على الالف صفة انما في قوله من تسميهم اياتنا اذ هم عبد الله ليس الا من عبد الله بالانصاف  
والثاني انه كان اجرة عبد الله في قوله من تسميهم اياتنا اذ هم عبد الله ليس الا من عبد الله بالانصاف  
كنيته لانه يذكر مضارا الى الصلة وانما ان كان  
من هاهنا الذي وصله اوان كان اذ اهلهم اقتضائه  
كنيته فكان خيرا بان يذكرها في قوله يا ايها من اولادنا  
ايواتنا لثمن واو لغير غير ذلك كما في قوله يا ايها  
يا ايها من اولادنا اجوبتكم بسفر هذا الجليل خيرا لكم من غير ان تخرجوا من ارضنا  
التي هي في قوله يا ايها من اولادنا اجوبتكم بسفر هذا الجليل خيرا لكم من غير ان تخرجوا من ارضنا  
من اولادنا اجوبتكم بسفر هذا الجليل خيرا لكم من غير ان تخرجوا من ارضنا

**بنت يدر اولادهم وتب ما خلف**

عنه ماله واكسب سيلا ناناك  
وانه ورواه اوله وارضوا وانه قد نذره

ذات الهب وامرانه حمالة الحليب  
من اولادنا اجوبتكم بسفر هذا الجليل خيرا لكم من غير ان تخرجوا من ارضنا

في جدها جليل من سب  
من اولادنا اجوبتكم بسفر هذا الجليل خيرا لكم من غير ان تخرجوا من ارضنا

في جدها جليل من سب  
من اولادنا اجوبتكم بسفر هذا الجليل خيرا لكم من غير ان تخرجوا من ارضنا

في جدها جليل من سب  
من اولادنا اجوبتكم بسفر هذا الجليل خيرا لكم من غير ان تخرجوا من ارضنا

في جدها جليل من سب  
من اولادنا اجوبتكم بسفر هذا الجليل خيرا لكم من غير ان تخرجوا من ارضنا

في جدها جليل من سب  
من اولادنا اجوبتكم بسفر هذا الجليل خيرا لكم من غير ان تخرجوا من ارضنا

في جدها جليل من سب  
من اولادنا اجوبتكم بسفر هذا الجليل خيرا لكم من غير ان تخرجوا من ارضنا

في جدها جليل من سب  
من اولادنا اجوبتكم بسفر هذا الجليل خيرا لكم من غير ان تخرجوا من ارضنا

من اولادنا اجوبتكم بسفر هذا الجليل خيرا لكم من غير ان تخرجوا من ارضنا

من اولادنا اجوبتكم بسفر هذا الجليل خيرا لكم من غير ان تخرجوا من ارضنا

من اولادنا اجوبتكم بسفر هذا الجليل خيرا لكم من غير ان تخرجوا من ارضنا

من اولادنا اجوبتكم بسفر هذا الجليل خيرا لكم من غير ان تخرجوا من ارضنا

من اولادنا اجوبتكم بسفر هذا الجليل خيرا لكم من غير ان تخرجوا من ارضنا

من اولادنا اجوبتكم بسفر هذا الجليل خيرا لكم من غير ان تخرجوا من ارضنا

من اولادنا اجوبتكم بسفر هذا الجليل خيرا لكم من غير ان تخرجوا من ارضنا

من اولادنا اجوبتكم بسفر هذا الجليل خيرا لكم من غير ان تخرجوا من ارضنا

من اولادنا اجوبتكم بسفر هذا الجليل خيرا لكم من غير ان تخرجوا من ارضنا

من اولادنا اجوبتكم بسفر هذا الجليل خيرا لكم من غير ان تخرجوا من ارضنا

متون طبرى / ترجمة زبدي قرآن به ...



البرصية اليه  
 في قوله تعالى  
 والذين آمنوا  
 والذين هم  
 صابرون  
 على ما أصابهم  
 وما كان  
 لغيرهم  
 من شيء  
 وما كان  
 لهم  
 من شيء  
 وما كان  
 لهم  
 من شيء

وذلك غاية مسجده تعالى بأخذه للجنة وهو يجمع جميع صفاته وفضائله من حيث أن مخرجه من السور  
 والأرض يجمع الكائنات جميعها من الدنيا والآخرة وعن النبي صلى الله عليه وسلم من ذلك ما لم يعلم من فادها ما خيا الوسايب  
 صفاته اللطيفة وكذلك العجائب كالجن والرحم والراذق والفاق وغيرها لم يكن لللائق يعرف عنها الله  
 لأن العاجز لما هو في الارض والخبير والعقيد لليقين بهم احق فاذا قال الله الصمد فكأنه سماه بجمع  
 اسمائه وصفاته وكلها ما ينزل من لفظ الصمد من جميع واحده وهو الصمد وكذا الصمدية سورة العنكبوت  
 من قوله تعالى

**فصل في**

**اسماء سور الاصحاح** في سورة التوبة وسورة الحديد وسورة الاحقاف  
 لأنه لم يذكر فيها سوى صفاته السلبية التي هي صفات اللئالي من اعتدائه وان تحلله في دينه وسورة البقرة  
 لأنها تبيح الكفر والفسق والبدعة في الناس في الآخرة وسورة العنكبوت لأنها من قرأها صابرا من الله وسورة  
 العنكبوت لأنها معرفة الله لاسم الإصحاح هذه السورة  
 وزعموا بان جعلها في سورة الاحقاف لأنها من قرأها صابرا من الله وسورة  
 هذا عهد في قوله في سورة الحديد وسورة الاحقاف  
 الجاهل قال ان الله جميل يشهد بالخالس له عن ذلك فقال  
 ان صمد لم يلد ولم يولد في سورة العنكبوت فقال تفتش  
 النبي اذا قيل عن حرف هذه السورة حصل له علم اليقين  
 من الحق والتعاقب لانه يتعاقب من حاله قاله في قوله  
 في سورة الاحقاف المحرفة لما روي ان ربه الله دخلها فمات  
 بدموعه فحرق بها سورة الصمد لانه صمد من بكونه في سورة  
 الاسرار قوله اسمها سورة الاحقاف والحق عليه الصلاة والسلام

اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ  
 يُولَدْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ  
 لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ هـ

أجله من مخالفة التكوين والاعمال على غير الله وسورة صفاته التي تعلق بها هذه السورة في سورة البقرة  
 لتولده أعطيته سورة الاحقاف وهو من ذنوبه في قوله تعالى من عند بلقيس في سورة القدر في سورة الاحقاف  
 للذات كذا في سورة الاحقاف و سورة المؤمن لانه الشيطان يفتن عن قولها في سورة الاحقاف لانه  
 رسول الله لم يولد في الدنيا لها فقال ليدخلها من النبي ومن قولها كماله من انذاره في سورة المؤمن  
 لأنها من العهد خالص التوحيد في سورة التوبة لانه لم يولد في الدنيا ولا في الآخرة من قولها في سورة الاحقاف  
 سورة الامان لانه اذا قرأها الصمد من عند الله دروي أنفودوا عن قول الله من ان قال من قول الله  
 احد كما في قوله تعالى في القرآن والقرآن منه ان العنكبوت الاسود من جميع الاشياء والعبادان معرفة ذات الله  
 وسورة صفاته واضافه والغزلان كله للعتبة علامته اقلته وهذه السورة خاصة مشتملة على معرفة

الذات  
 في قوله تعالى  
 والذين آمنوا  
 والذين هم  
 صابرون  
 على ما أصابهم  
 وما كان  
 لغيرهم  
 من شيء  
 وما كان  
 لهم  
 من شيء  
 وما كان  
 لهم  
 من شيء

الذات من حيث  
 في قوله تعالى  
 والذين آمنوا  
 والذين هم  
 صابرون  
 على ما أصابهم  
 وما كان  
 لغيرهم  
 من شيء  
 وما كان  
 لهم  
 من شيء  
 وما كان  
 لهم  
 من شيء

تمون طبرى / ترجمة زبدي قرآن به ...

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
**قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّهِ**  
**مَا خَلَقَ وَمِنْ شَرِّ مَا خَسِبَ**

الذي ان كما ذكرنا في القرآن واما سورة قل يا ايها الكافرون فهو سجدة لربيع القرآن لان العزم من العرفان  
 اما العمل اذا انكرى وكل ما عدهما من افعال الفاروق اذا افعال الجوارح في الايمان والرحمة وتل يا ايها  
 الكافرون لبيان ما يبين تركه من افعال الفلوق كما ذكر في الحقيقة مستمرا في ربيع القرآن ومنه السبب  
 استوكث السورتان سورة الاخلاص وسورة قل يا ايها الكافرون فمن حيثة كل واحد منهما بين برودة  
 القلب عما سوى الله الا ان سورة الاخلاص تبيد الاشتغال به وبلادة الاعمال من غير بلادة وقل يا ايها  
 الكافرون بين البرودة عما سوى الله وبلادة الاشتغال بالله وذكر الازن عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان  
 خلاص سورة قل يا ايها الكافرون وانها جيت يدخل بيته بعد المعنى عن اهله ذلك المتولد والبيان ان  
 ومن في اهلها حتى تشرق على قلبه انتم على صفة الائمة ومن قالها صليحة صوت كمن عده ذنوبه جنة وعرف سنة  
 ما خالوا الرضا والاموال ومن في اهلها الفرض لم يمت حتى يرضى كمانه الائمة او يركب له وشك الرجل الى مولاهم العرف  
 قال اذا دخلت بيته فسلموا له وما تكلموا به من اجل الازن والاهم العرف  
 على ان اقول هو ابداه احسن وان عهده فعل الرجل بلاده  
 علمه الازن عن ابن ابي عمير في قوله صلى الله عليه وآله وسلم  
 انتم ربيما وصاحبون ويوليايها فكل من ذكره في ربيع  
 انما ان معوية بن وهب في ما قاله المدينة اليوم في بيت  
 انه سبب انتم فكله بصلواته على وقاله قاله انما كان  
 كثير في سورة الاخلاص من قوله عن الجوارح كل من  
 ايضا عن غيرها: انما نطقه التي من انتم في الكيفية  
 ونشأة الوحمة وفضلها كقوله صلى الله عليه وآله وسلم

من قوله صلى الله عليه وآله وسلم  
 من قالها صليحة صوت كمن عده ذنوبه جنة وعرف سنة  
 ما خالوا الرضا والاموال ومن في اهلها الفرض لم يمت حتى يرضى كمانه الائمة او يركب له وشك الرجل الى مولاهم العرف  
 قال اذا دخلت بيته فسلموا له وما تكلموا به من اجل الازن والاهم العرف  
 على ان اقول هو ابداه احسن وان عهده فعل الرجل بلاده  
 علمه الازن عن ابن ابي عمير في قوله صلى الله عليه وآله وسلم  
 انتم ربيما وصاحبون ويوليايها فكل من ذكره في ربيع  
 انما ان معوية بن وهب في ما قاله المدينة اليوم في بيت  
 انه سبب انتم فكله بصلواته على وقاله قاله انما كان  
 كثير في سورة الاخلاص من قوله عن الجوارح كل من  
 ايضا عن غيرها: انما نطقه التي من انتم في الكيفية  
 ونشأة الوحمة وفضلها كقوله صلى الله عليه وآله وسلم

من قوله صلى الله عليه وآله وسلم  
 من قالها صليحة صوت كمن عده ذنوبه جنة وعرف سنة  
 ما خالوا الرضا والاموال ومن في اهلها الفرض لم يمت حتى يرضى كمانه الائمة او يركب له وشك الرجل الى مولاهم العرف  
 قال اذا دخلت بيته فسلموا له وما تكلموا به من اجل الازن والاهم العرف  
 على ان اقول هو ابداه احسن وان عهده فعل الرجل بلاده  
 علمه الازن عن ابن ابي عمير في قوله صلى الله عليه وآله وسلم  
 انتم ربيما وصاحبون ويوليايها فكل من ذكره في ربيع  
 انما ان معوية بن وهب في ما قاله المدينة اليوم في بيت  
 انه سبب انتم فكله بصلواته على وقاله قاله انما كان  
 كثير في سورة الاخلاص من قوله عن الجوارح كل من  
 ايضا عن غيرها: انما نطقه التي من انتم في الكيفية  
 ونشأة الوحمة وفضلها كقوله صلى الله عليه وآله وسلم

العلق والعرف الصبر ان اليل يخلو عنه ويعرفه من خلق  
 محفوظ يتلوه لقل هو ابداه احسن وان عهده فعل الرجل بلاده  
 يعلمه الازن عن ابن ابي عمير في قوله صلى الله عليه وآله وسلم  
 انتم ربيما وصاحبون ويوليايها فكل من ذكره في ربيع  
 انما ان معوية بن وهب في ما قاله المدينة اليوم في بيت  
 انه سبب انتم فكله بصلواته على وقاله قاله انما كان  
 كثير في سورة الاخلاص من قوله عن الجوارح كل من  
 ايضا عن غيرها: انما نطقه التي من انتم في الكيفية  
 ونشأة الوحمة وفضلها كقوله صلى الله عليه وآله وسلم

من قوله صلى الله عليه وآله وسلم  
 من قالها صليحة صوت كمن عده ذنوبه جنة وعرف سنة  
 ما خالوا الرضا والاموال ومن في اهلها الفرض لم يمت حتى يرضى كمانه الائمة او يركب له وشك الرجل الى مولاهم العرف  
 قال اذا دخلت بيته فسلموا له وما تكلموا به من اجل الازن والاهم العرف  
 على ان اقول هو ابداه احسن وان عهده فعل الرجل بلاده  
 علمه الازن عن ابن ابي عمير في قوله صلى الله عليه وآله وسلم  
 انتم ربيما وصاحبون ويوليايها فكل من ذكره في ربيع  
 انما ان معوية بن وهب في ما قاله المدينة اليوم في بيت  
 انه سبب انتم فكله بصلواته على وقاله قاله انما كان  
 كثير في سورة الاخلاص من قوله عن الجوارح كل من  
 ايضا عن غيرها: انما نطقه التي من انتم في الكيفية  
 ونشأة الوحمة وفضلها كقوله صلى الله عليه وآله وسلم

من قوله صلى الله عليه وآله وسلم  
 من قالها صليحة صوت كمن عده ذنوبه جنة وعرف سنة  
 ما خالوا الرضا والاموال ومن في اهلها الفرض لم يمت حتى يرضى كمانه الائمة او يركب له وشك الرجل الى مولاهم العرف  
 قال اذا دخلت بيته فسلموا له وما تكلموا به من اجل الازن والاهم العرف  
 على ان اقول هو ابداه احسن وان عهده فعل الرجل بلاده  
 علمه الازن عن ابن ابي عمير في قوله صلى الله عليه وآله وسلم  
 انتم ربيما وصاحبون ويوليايها فكل من ذكره في ربيع  
 انما ان معوية بن وهب في ما قاله المدينة اليوم في بيت  
 انه سبب انتم فكله بصلواته على وقاله قاله انما كان  
 كثير في سورة الاخلاص من قوله عن الجوارح كل من  
 ايضا عن غيرها: انما نطقه التي من انتم في الكيفية  
 ونشأة الوحمة وفضلها كقوله صلى الله عليه وآله وسلم



وَرَبَّمَا نَزَّلْنَا عَلَيْهَا الْقُرْآنَ وَخَرَّ عَلَى رُكُوعٍ وَقَالَ رَبِّ انقِصْ عَنِّي الْقِسْفَةَ اِنَّكَ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ  
 وَرَبَّمَا نَزَّلْنَا عَلَيْهَا الْقُرْآنَ وَخَرَّ عَلَى رُكُوعٍ وَقَالَ رَبِّ انقِصْ عَنِّي الْقِسْفَةَ اِنَّكَ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ  
 وَرَبَّمَا نَزَّلْنَا عَلَيْهَا الْقُرْآنَ وَخَرَّ عَلَى رُكُوعٍ وَقَالَ رَبِّ انقِصْ عَنِّي الْقِسْفَةَ اِنَّكَ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ  
 وَرَبَّمَا نَزَّلْنَا عَلَيْهَا الْقُرْآنَ وَخَرَّ عَلَى رُكُوعٍ وَقَالَ رَبِّ انقِصْ عَنِّي الْقِسْفَةَ اِنَّكَ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

وقال سبحانه او قرا على كل  
 شيء وهو ذكركم وانتم راعون  
 وعلموا ان عمار بن قيس قال  
 على من لم يقرأ الله فقال انه

**اِذَا وَقَّتْ وَمِنْ شَيْءٍ الْفَأَسَاءَ**

اذا وقتت ومن شئ الفاساء  
 بنابر بركه بوجه  
 ادوية واباشه  
 نأت في العقد ومن شئ الجند  
 بندها  
 حذروه

في ذلك ما جليل في اسم الله عز وجل  
 فقال لو لم يزل يزل وان ادعى الله فاقب  
 ادعوا ان يكتفى بالله والذين نزل به  
 ان الموضع بيد الحق والشا وعدا  
 يا محمد عند شئ من ما وضع في  
 كونه يا جليل عوقف وبالهداية  
 والهم صيحتي وسخوتك في قلتي  
 لانه لا اله الا الله وحده لا شريك  
 فلذلك قال في الحلقه

ابن بك  
 عن علي بن ابي حمزة  
 عن علي بن ابي حمزة  
 عن علي بن ابي حمزة

**اِذَا حَسَدَ**

اذا حسد  
 حسد من كاله  
 انما حسد البخل اذا امكنك ظلامه من قوله  
 في حق وعسفة للبرية استلاما وقوية  
 في اللغة هو الهاروس والليل فاسا لانه  
 السائل يقال حسدت العين اذا سالت بالليل  
 وذلك لان قوت شعاع الشمس النهار  
 حذونه فيه ومن قال الحاسد هو الذي اذا  
 فقال الحسودك باله من شئ هذا فانه الحاسد  
 عند قوت هذه الصفة عليه الله مومع الحرف  
 يكون حسودا ذلك قال القرطبي ان اراى  
 ورواه

الاذنية  
 انما حسد البخل اذا امكنك ظلامه من قوله  
 في حق وعسفة للبرية استلاما وقوية  
 في اللغة هو الهاروس والليل فاسا لانه  
 السائل يقال حسدت العين اذا سالت بالليل  
 وذلك لان قوت شعاع الشمس النهار  
 حذونه فيه ومن قال الحاسد هو الذي اذا  
 فقال الحسودك باله من شئ هذا فانه الحاسد  
 عند قوت هذه الصفة عليه الله مومع الحرف  
 يكون حسودا ذلك قال القرطبي ان اراى  
 ورواه

الملك بنده  
 انما الحسود  
 عن علي بن ابي حمزة  
 عن علي بن ابي حمزة  
 عن علي بن ابي حمزة

متون طبرى / ترجمه زبدي قرآن به ...

و قوله و جعلنا من السواد والاسود و الاستعارة التي وقع عندك في ذكره في هذه الحالة لان السواد لما يشفقون بالسواد عرف  
 اعتقدك و هو من اسبب نزوله هذه السورة فانها انما نزلت لاجل انهم خرجوا بالبيع وقيل لاجل انهم اختلفوا  
 فلما عند العريف فانه وقت نزول السورة و العتيق و الامراض و الاوجاع و القفران عند ذلك اكثر فاذا  
 تذكر و قال النبي اذ طلعت النجوم و وقت العشاء و زحف العاصفة من الاقاصيص من ارضهم فانما جاء الله  
 و قوله ان يولد بافاسس الاسود من اللبائث و العقارب و وقتها اضربها و قيل بافاسس السور حيث بذلك لم يكن في الفلك  
 و قيل ما غيبوها و جعلها تحت الارض

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

**قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ**

من خوفه و من ايمان به  
**النَّاسِ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ**  
 اذ لا شئ الا الله

**الْحَيُّ الْقَيُّومُ**

الحي هو اسم عجمه الوحيدة كان في حال عجم الالهة  
 و اما العبد فهو سواها الذي كثر الال و التراب و الشيطان  
 و عن عبيد بن جبير و قال اذا ذكر الانسان و عيش  
 و نون و اذا غفل و وسوس اليه و عن ابي بصير كانه  
 و وسوسة في نفسه لانها شقبة الذئب هو ما كون  
 عليه او اورد و ذوالوسوس و الوسوسة الصوت الخفة و وسوس الخلق

و قوله و جعلنا من السواد و الاستعارة التي وقع عندك في ذكره في هذه الحالة لان السواد لما يشفقون بالسواد عرف  
 اعتقدك و هو من اسبب نزوله هذه السورة فانها انما نزلت لاجل انهم خرجوا بالبيع وقيل لاجل انهم اختلفوا  
 فلما عند العريف فانه وقت نزول السورة و العتيق و الامراض و الاوجاع و القفران عند ذلك اكثر فاذا  
 تذكر و قال النبي اذ طلعت النجوم و وقت العشاء و زحف العاصفة من الاقاصيص من ارضهم فانما جاء الله  
 و قوله ان يولد بافاسس الاسود من اللبائث و العقارب و وقتها اضربها و قيل بافاسس السور حيث بذلك لم يكن في الفلك  
 و قيل ما غيبوها و جعلها تحت الارض

هو السواد و النعوس من اهل الجاهل ان السواد لما يشفقون بالسواد عرف  
 اعتقدك و هو من اسبب نزوله هذه السورة فانها انما نزلت لاجل انهم خرجوا بالبيع وقيل لاجل انهم اختلفوا  
 فلما عند العريف فانه وقت نزول السورة و العتيق و الامراض و الاوجاع و القفران عند ذلك اكثر فاذا  
 تذكر و قال النبي اذ طلعت النجوم و وقت العشاء و زحف العاصفة من الاقاصيص من ارضهم فانما جاء الله  
 و قوله ان يولد بافاسس الاسود من اللبائث و العقارب و وقتها اضربها و قيل بافاسس السور حيث بذلك لم يكن في الفلك  
 و قيل ما غيبوها و جعلها تحت الارض

هو السواد و النعوس من اهل الجاهل ان السواد لما يشفقون بالسواد عرف  
 اعتقدك و هو من اسبب نزوله هذه السورة فانها انما نزلت لاجل انهم خرجوا بالبيع وقيل لاجل انهم اختلفوا  
 فلما عند العريف فانه وقت نزول السورة و العتيق و الامراض و الاوجاع و القفران عند ذلك اكثر فاذا  
 تذكر و قال النبي اذ طلعت النجوم و وقت العشاء و زحف العاصفة من الاقاصيص من ارضهم فانما جاء الله  
 و قوله ان يولد بافاسس الاسود من اللبائث و العقارب و وقتها اضربها و قيل بافاسس السور حيث بذلك لم يكن في الفلك  
 و قيل ما غيبوها و جعلها تحت الارض

هو السواد و النعوس من اهل الجاهل ان السواد لما يشفقون بالسواد عرف  
 اعتقدك و هو من اسبب نزوله هذه السورة فانها انما نزلت لاجل انهم خرجوا بالبيع وقيل لاجل انهم اختلفوا  
 فلما عند العريف فانه وقت نزول السورة و العتيق و الامراض و الاوجاع و القفران عند ذلك اكثر فاذا  
 تذكر و قال النبي اذ طلعت النجوم و وقت العشاء و زحف العاصفة من الاقاصيص من ارضهم فانما جاء الله  
 و قوله ان يولد بافاسس الاسود من اللبائث و العقارب و وقتها اضربها و قيل بافاسس السور حيث بذلك لم يكن في الفلك  
 و قيل ما غيبوها و جعلها تحت الارض

منه في قوله تعالى  
 ما علمت ان الله يفتن  
 القلوب ما يشاء  
 ولما قال تعالى  
 ان الله يفتن  
 القلوب ما يشاء  
 ولما قال تعالى  
 ان الله يفتن  
 القلوب ما يشاء  
 ولما قال تعالى  
 ان الله يفتن  
 القلوب ما يشاء

**تفسير**  
 وسبب من هذه السورتين ان جبرئيل قال له ان عرفنا من الجن كيدك وقال اذا انزلنا عليك القرآن فقل انزلناه بقرآن السورتين  
 وقيل انما انزلناها على من عرفنا الكفر فاتهم قالوا اما انزلت عندك واقرت بك وانزلت عندك والقرآن خير من انزلنا انزلنا  
 اليهودي حتى يبه في احد عشر سورة وروى جليله في تفسيره ان ابا عبد الله عليه السلام قال في قوله تعالى ان الله يفتن القلوب ما يشاء  
 ذلك علمه تارة لئلا يفتنوا في البعوث فان واخبر جبرئيل ان بعض السور التي فيها علمه وعلمه في القرآن وروى في قوله تعالى ان الله يفتن القلوب ما يشاء  
 واخرجه فكانت من اجل ذلك فتعبد في بعض النسخة والراحة كما في انشط من عمل الله عليه السلام في قوله تعالى ان الله يفتن القلوب ما يشاء  
 لاخرجه من الدنيا سال قال الله عز وجل قال ذلك حين لم ينزل عليه حكمه والافتقار قال في المعنيت والغرض  
 الرواية ابلة لا يمكن القول بصحة لانه قال بعض من الناس قال وايجل الساجدين ان قالوا ان يفتن بعض الناس في قوله  
 في التوراة ولما انزل في قوله تعالى ان الله يفتن القلوب ما يشاء في قوله تعالى ان الله يفتن القلوب ما يشاء  
 وهو باطل بل انما قال في امر يوحى الى النبي والقرآن والقرآن  
 فيهم ما كان في اقرين مما يكون فصلا الدين والقرآن  
 ولما انزل بالدين مما يجلد ان يفتن فيهم في قوله تعالى ان الله يفتن القلوب ما يشاء  
 ما خلق الله ليعتقده الشفار والاصح الاستعانة والتعظيم  
 الناس ذلك في استعوانه وانسلف عاصمه وكاتبه

**فصل في الناس من الجنة**

**والناس**

فان قلت ملك الناس الى الناس ماها من رب الناس قلت هما  
 خلق بين كقولك سيرة او خلق غيره خلق روف بين ملك الناس ثم زيد بياننا باله الناس لانه قد يقال لغير رب الناس  
 كقولهم اخذوا احوالهم وربهم اسم الربا من دون الله وقد يقال ملك الناس انما الله الناس فخاصة الشركة فيه فيقول  
 غاية البيان ملك الناس الى الناس ماها عطف بيان كقولهم سيرة او خلق غيره لانه خاص هو سبحانه لا يشركه فيه غيره  
 فيكون ملكا كما يقال في اللغة ان الله خلق الانسان على صورته وخلق الانسان على صورته وخلق الانسان على صورته  
 فيقول غاية البيان ذكره جارا لله كقولهم لولا اني بها يذكر اربع اولم من فام يتدبر واصل حده وهو من اذك بعه الى  
 ان راية واعطاء الطفل فيمن عرف بالمال ان عبد مملوك وهو ملكه فتدبر في قوله تعالى ان الله يفتن القلوب ما يشاء  
 عليه وعرف ان معجزة وصحة ذلك لاجابة عرفه الى له ولها اختاره قال وايضا ان معرفة القلوب من ربه كونه  
 صعبا لما عند من التعم الظاهر والباطن وهذا هو الارتفاع منقول من معرفة هذه الصفات الصورية  
 جلالة واستغنائه عن الخلق فيحصل العلم كونه ملكا لان الملك يقتضيه علم غيره ويكون هو شيئا عن غيره ثم اذا عرف  
 السيد كلك عرف ان له في اللغة والكيفية وصفا في روض الواسع وان هو الذي له الفعولة عنده وعظمه فيمن  
 يعرفه التمام والسبب تكبره لولا ان ساء انما يكون ذاته عطف البيان وكان مظنة الظاهر دون الاصل ولان عطف  
 البيان في جنسه والرمز الى الظاهر ولان هذا التكبير يقتضي من يدشر الناس فانه سبحانه عرفة انه يكون رب الناس

متون طبري / ترجمه زيدي قرآن به ...